



زَدِ اعْجَازِ هَای

عَلَمِیَہ

قِرَآنِ

جمع آوری شدہ توسط آئیڈیٹ چنل

@Atheistschannel

#Anti_theists

فهرست

پیشکفتار.....	۴
بیگ بنگ درقرآن.....	۳۰
تنگ شدن نفس در هنگام پرواز.....	۳۹
پیش بینی اثر انگشت.....	۴۶
نازل شدن آهن.....	۴۹
پیش بینی حوادث ۱۱ سپتامبر.....	۵۱
معجزات عددی قرآن.....	۵۳
گسترش یافتن کاینات.....	۵۹
زوجیت در جانداران.....	۶۶
پدیدآمدن جانداران از اب.....	۷۶
تخم مرغی بودن شکل زمین.....	۸۳
ماجرای عدد ۱۹.....	۸۶

آیا کلمه یوم ۱۶۵ بار در قرآن آمده است؟..... ۹۰

گرد بودن زمین..... ۹۶

پدید آمدن کاینات از دود..... ۱۱۴

پیش بینی سوره ی روم..... ۱۲۳

پیشگفتار

آنچه در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت ادعاهای معجزات علمی و ریاضی در قرآن و متون اسلامی است. مدعیان این دسته از معجزات ادعا میکنند که قرآن در ۱۴۰۰ سال پیش به مطالبی اشاره کرده که در آن دوران هیچ کسی از آنها خبر نداشته، و تنها امروز بشر به لطف فناوری و پیشرفت دانش بشری، بدان مطالب دست یافته است، و این نشان از این میدهد که تازینامه منبعی فراتر از بشر دارد و حاوی معجزات علمی مشخص و بارزی است. در این نوشتار به بررسی مختصر این ادعا میپردازیم سپس به نوشتارهای موردی که در مورد هر ادعای معجزه نوشته شده است اشاره ای خواهیم کرد.

در مورد اعتبار اینگونه به اصطلاح معجزات و اشکالات وارد به آنها

ابتدائی ترین نکته ای که مایلیم در مورد این ادعاها متذکر شوم این است که این ادعاها از جانب مسلمانان متفکر و عالم معمولاً مطرح میشوند بلکه طبقه مشخصی از اجتماع مسلمانان به این ادعاها دل بسته اند. این طبقه را افرادی تشکیل میدهند که معمولاً عالم دینی

نیستند، یعنی تحقیقات عمیقی در دین نداشته اند، در حوزه و یا دانشگاه در مورد دین تحصیلاتی نداشته اند و در سایر موضوعات مرتبط به دین معمولاً اثری از آنها دیده نمیشود. دسته ای از مسلمانان که به این ادعاها دل بسته اند مسلمانانی هستند که فهمی عامی از دین دارند اما تا حدودی با «علم» آشنا هستند، علمی مانند پزشکی و مهندسی .

به نظر میرسد جوامع اسلامی برای کسانی که این علوم جدید را می آموزند احترام ویژه ای قائل هست، شاید به دلیل عدم حضور مهندسین و پزشکان در جوامع سنتی شان باشد اما به هر روی من از روی تجربه به ندرت دیده ام که شخص مسلمانی در غرب تحصیل کند و در رشته ای غیر از مهندسی یا پزشکی تحصیل کند، افرادی که در این رشته ها تحصیل میکنند هم (همچون خود من!) گاهی احساس میکنند عقل کل شده اند و میتوانند راجع به هر موضوعی در هر جایی بدون اینکه اطلاعی در مورد آن داشته باشند اظهار نظر کنند، قافل از اینکه علوم انسانی و بویژه آنچه با مباحث مذهبی در آغشته است خود تخصصی جداست و برای اظهار نظر کردن در آنها بد نیست آدم به اینکه مدرک پزشکی یا مهندسی دارد اکتفا نکند بلکه اگر اظهار نظرش برایش

اهمیت دارد دستکم تحصیلی در این زمینه ها هم بکند. من بسیاری از افراد بخصوص متاسفانه از میان پزشکان دیده ام که گویا واقعاً نمیدانند که نمیدانند، بلکه فکر میکنند صلاحیت سخن گفتن و اظهار فضل کردن در هر زمینه ای را دارند. فرض کنید یک ملای نادان نسبت به سرطان حنجره صحبت کند و سعی کند مشکل پزشکی یک نفر را حل کند، این ملا همانقدر مضحک است که پزشکی نادان به فلسفه و مباحث مربوط به هرمنوتیک و تفسیر، و حتی زبان عربی بخواهد تفسیر جدیدی از قرآن بیرون دهد. به همین جهت کسانی که این ادعاها را بسیار جدی میگیرند و برای آنها کتاب و مقاله مینویسند معمولاً دکتر و مهندس هستند، نه مفسر قرآن هستند، نه مترجم قرآن هستند، نه فقیه هستند، نه حجت الاسلام هستند، نه آیت الله نه مرجع تقلید، نه مفتی، ملا و یا مولوی، من هرگز هم ندیده ام افراد عضو گروه دوم، افراد عضو گروه نخست را جدی بگیرند.

حال چرا اراجیف نوشته شده توسط گروه اول مورد تایید گروه دوم نیست، شاید دلیلش این باشد که مهندس و پزشک دانششان نسبت به طبیعت و طبیعت بدن انسان بیشتر از ملایان است و ملایان فاقد چنین

دانشی هستند، شاید هم همانطور که من حدس میزنم دلیلش بیسوادی مهندسین و پزشکانی است که درکی از تفسیر، شیوه تفسیر و غیره ندارند و فقط مسلمانهای تحصیل کرده ای هستند که برای «احمق» به نظر نرسیدند بخاطر مسلمان بودنشان سعی میکنند دلایلی با زرق و برق علمی برای باور احمقانه دینیشان دست و پا کنند. به هر روی اینکه انگیزه های این افراد چیست و ماهیت آنها کدام است یک موضوع است و رد ادعای آنها موضوع اصلی ای است که به آن خواهیم پرداخت. اولین مسئله ای که باید به آن پرداخت زبان عربی است. برخی مسلمانان به شدت روی این نکته پافشاری میکنند که زبان عربی کاملترین زبان است، و چه این ادعا درست باشد چه نادرست، به نظر میسرد هدف آنها از طرح این ادعا در واقع سوء استفاده از زبان عربی و تولید مدارک جعلی برای اثبات ادعاهای پوچ خود است. میگویند که یک کلمه در عربی چندین معنی دارد، البته این تنها ویژگی مختص زبان عربی نیست، در تمام زبانها فعل ها، اسم ها و سایر اجزاء دستوری زبان، در جملات مختلف معانی مختلفی میدهند، و معنی کلمه را با توجه به جایگاه آن در جمله مشخص میکنند و این به خودی خود

نمی‌تواند دلیل کامل بودن یک زبان باشد. افزون بر این نمیتوان از این فرض به این حکم رسید که زبان عربی کاملتر است! اگر عربی واقعا چنین باشد این ضعف این زبان است که گویا و کامل نیست و از یک جمله آن میتوان چندین برداشت کرد و از این رو معلوم نیست هدف و مقصود یک جمله واقعا چیست. زبان قرار است رابط بین انسانها باشد نه وسیله ای برای سردرگمی آنها، اگر واقعا اینطور که مسلمانان میگویند باشد اعراب اصلا نباید حرفهای همدیگر را بفهمند درحالی که میدانیم اینطور نیست و معنی کلمات را میتوان با مراجعه به سیاق «Context» متون و همچنین اتفاقات تاریخی مرتبط با متن و چند منبع دیگر پیدا کرد. آنچه روشن است این است که این مقدمه در مورد زبان عربی از این رو دارای اهمیت است که همین ویژگی فرض شده برای زبان عربی است که در ادعاهای معجزات قرآن مورد سوء استفاده قرار میگیرد. کسی که چنین سخنی میگوید در واقع به شما هشدار میدهد که زبان عربی اصطلاحاً «کشکی» است و من بزودی قرار است معجزه ای از قرآن خلق کنم! یا کلمه ای را به ترجمه ای در آورم که تابحال زیاد به آن توجه نشده و معنی اصلی آن معجزه ای را نشان

میدهد. هدف از تذکر این مسئله این است که بگوییم اینطور نیست و تفسیر آیات قرآن هم «کشکی» نیستند.

افرادی که چنین میکنند معمولاً در جاهای مختلف قرآن کلماتی را انتخاب میکنند و میگویند این کلمه فلان معنی را نیز میدهد! اشکال کار همینجاست، مثلاً ادعا میکنند در قرآن کلمه «دحها» به کار رفته است که این کلمه افزون بر سایر معانی که دارد به معنای تخم مرغی شکل بودن نیز هست، و بنابر این قرآن نوشته است زمین تخم مرغی شکل است، که این نیز از همان دست اباطیل است، قرآن میتواند بطور مستقیم بگوید زمین تخم مرغی شکل است یا یک کلمه ناقابل «کره» را قبل از کلمه زمین می آورد و آنگاه معلوم میشد منظور چه هست و چه نیست. اکثر ادعاهای اسلامگرایان در مورد معجزات علمی قرآن از همین دست هستند. یعنی سوء استفاده و بازی با کلمات. حال آنکه یک عالم دینی و یا حتی غیر دینی ولی آشنا با اصول، هرگز اینگونه آیه ای را ترجمه نمیکند بلکه برای ترجمه و یافتن معنی دقیقتر کلمه به سایر کلماتی که در قرآن موجود است نگاه میکند، به نحوه بکار رفتن این کلمات و این لحن در سایر جاهای قرآن و ادبیات دینی عرب

آنهم در ۱۴۰۰ سال پیش نگاه میکند، به داستانهای همراه با آیات نگاه میکند تا ببیند فهم خود محمد از این آیه چه بوده است یا مسلمانانی که محمد در مقابل آنها بوده است چه فهمیده اند، علمای بزرگ دین چه برداشتی داشته اند و غیره. یکبار در جمعی فردی پاکستانی همین قضیه را پیش کشید و برای اثبات حرف خود لغتنامه آکسفورد چاپ قرن ۲۱ ام را به من نشان میداد. به او گفتم که آیا میدانی کلمات معانی خود را در طول تاریخ عوض میکنند و آنچه این لغتنامه امروز نشان میدهد مربوط به عربی امروزی است و این برداشت را اعراب لزوماً همیشه از این واژه نداشته اند؟ گفت آری! به او گفتم پس چرا از منبعی استفاده میکنی که به این قضیه اشاره ندارد و طبیعتاً به درد تو برای اثبات حرفت نمیخورد؟ کمی فکر کرد و خود را به نشنیدن زن و یاوه دیگری گفت.

قرآن یک کتاب قدیمی است و ادبیات آن مربوط به دوران خودش میباشد، به همین دلیل ادبیات قرآن برای نسل امروز عرب قابل فهم نیست و آنها نیز برای فهم قرآن به تفسیر مراجعه میکنند. این دست تفسیرها را در موارد دیگری هم میتوان دید، مثلاً در کتابهای زبانهای

ایرانی قدیمی نیز گاهی مفاهیمی یافت میشود که میتوان از آنها برداشت های علمی کرد، میتوان نشست و از چکامه های حافظ به قضیه نسبیت انیشتن و جاذبه نیوتون و ... رسید، آیا میتوان از این قضیه به این نتیجه رسید که این افراد نیز به منبعی فرابشری دسترسی داشته اند؟ بعنوان مثال به چکامه زیر که مربوط به هاتف اصفهانی است توجه کنید:

چشم دل باز کن که جان بینی ——— آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری ——— همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل آن زمین به مراد ——— گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد ——— وانچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آن جا ر ——— سر به ملک جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی ر ——— پای بر فرق فرقدان بینی
هم در آن سر برهنه جمعی ر ——— بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هر یک ر ——— بر دو کون آستین فشان بینی
دل هر ذره را که بشکافی ——— آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر به عشق دهی ——— کافر مگر جوی زیان بینی

جان گدازی اگر به آتش عشق ——— عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات درگذری ——— وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی ——— وانچه نادیده چشم آن بینی
تا به جایی رساندت که یکی ——— از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان ——— تا به عین‌الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او ——— وحده لاله‌الاهو
پذیرفتن آنچه بعنوان معجزات علمی قرآن مطرح میشود همانقدر
مضحک است که پذیرفت بیت «دل هر ذره را که بشکافی ———
آفتابیش در میان بینی» بعنوان کشف انرژی اتمی مضحک است. نمونه
ای دیگر از این تفاسیر مضحک را مهدی شمشیری در کتاب گفته
ناشده‌ها در مورد خمینی برگ ۱۵۴ آورده است. که در آنجا از شعر
معروف حافظ که گفته است:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم — ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
این تفسیر را ارائه داده است که «حافظ در این بیت میخواست است
بگوید: ما در میان حزب‌اللهی‌ها و پیروان خمینی (با معذرت خواهی از

خوانندگان گرامی (آدم خر ندیدیم و بیخبرانی که وجودشان کوچکترین فایده ای برای اجتماع دارد، نمیدانند که شراب خوردن با روش آمریکائی چه لذتی دارد؟

وی در توضیح این تفسیر آورده است که: پیاله از دو کلمه تشکیل شده است: پی و آله. پی به معنی دنبال و مخفف پیروان میباشد. آله به معنای خدا که مونث آن آله است، برای خدایان کوچک زمینی بهه کار می‌رود مثلا در دوران جاهلیت به هریک از بت‌های موجود در عربستان یک آله میگفته اند و بعد با گذاشتن الف و لام تعریف در نام خدای بزرگ وی را ال-آله نامیده و بعنوان خدای مشخص و معین یعنی، الله، از سایر خدایان جدا کرده اند. حالا این بت یا آله مورد پرستش زمان در ایران همین خمینی و پیروان وی که در بیت مورد بحث در کلمه پیاله (پی-آله) مورد نظر حافظ بوده اند همین حزب الهی ها و پیروان خمینی بشمار می‌روند. بعد حافظ گفته است که ما در میان این افراد، عکس رخ یار دیده ایم، هرگاه «رخ یار» را برعکس کنیم میشود: رای خرا! پس منظور حافظ این بوده است که رای و نظر حزب‌اللهی ها کاملا احمقانه و مانند آن حیوان میباشد. حافظ در بیت دوم نیز خطاب به

بیخبر مطلبی بیان نموده است. این کلمه نیز به نوبه خود دارای دو معنی میباشد، یکی معنای ظاهری و یک معنای تفسیری. معنای ظاهری همان نادانانی هستند که هیچ نمیفهمند و از همه چیز بیخبر میباشند. معنای تفسیری بیخبر نیز این است که از دو کلمه تشکیل شده است: بیخ و بر. در اینجا بیخ به معنای ته و قسمت زائد و دور انداختنی میوه و بر به معنای خود میوه میباشد. پس خطاب حافظ در اینجا نادانانی بوده اند که هیچ نمیفهمند و مانند ته میوه دور انداختنی و بی فایده هستند. آخرین کلمه قابل تفسیر در مصرع دوم «مدام» میباشد که از دو کلمه «مد» به معنای اسلوب و روش و «آم» به معنای آمریکا تشکیل شده است. تفسیر بالا علی رغم طنز آمیز بودنش بسیار شبیه به تفاسیر شبهه علمی است که مسلمانان از آیات قرآن میکنند تا «معجزات علمی» قرآن را نشان دهند.

مسئله دوم ریشه های قرآن است. از نگر ما افراد سکولار که معتقدیم دین یک پدیده اجتماعی است نه زاده یک رابطه بین انسان و خدایی که میخواهد با او ارتباط برقرار کند، تقریباً تمامی معارف و مفاهیم هر

دینی یا دستکم شق بزرگی از آنها جمع آوری شده از سنت ها و مفاهیم موجود در تاریخ و جغرافیای شخصی بوده است که آن دین را بوجود آورده است. از روی همین قعه آنچه محمد زیر فرنام اسلام عرضه کرده است نیز مربوط به سنت ها و باور ها و معارف همان مردمانیست که محمد در میان آنها زندگی میکرده. یعنی به عبارتی محمد محصول اجتماع خود است، بسیاری از مفاهیم همچون، قصاص، دیه، ختنه، حج، ماه های حرام و ... چیزهایی هستند که اعراب قبل از آمدن محمد هم آنها را از سنتهای خود میدانستند و یا اینکه این مفاهیم از یهودیان، مسیحیان و دیگر ساکنین عربستان و یا کسانی که به سایر ملل و دانش آنها دسترسی داشتند توسط خود محمد کپی برداری شده است. نزدیک به تمام قصه های قرآن را میتوان در کتابهای یهودیان یافت. محمد در بعضی جاها مثل سوره کهف در قرآن مینویسد، تعداد اصحاب کهف معلوم نیست، بعضی ها میگویند ۵ نفر بوده اند، بعضی ها میگویند ۷ نفر بوده اند، اما خود خدا بهتر میداند چند نفر بوده اند (سوره کهف آیه ۲۲)، این شاید به این دلیل باشد که محمد از کسی این داستان را قبلاً شنیده بود ولی این سوال که آنها

چند نفر بوده اند برایش مطرح نشده بود لذا نمیدانست که آنها واقعاً چند نفر بوده اند و میخواست اینگونه موضوع را عوض کند، چون اتفاقاً این پرسشی بود که گروهی از یهودیان از محمد پرسیده بودند تا پیامبریش را امتحان کنند و او در این امتحان رد شد! بنابر این حتی اگر «معجزه ای علمی» در قرآن یافت شود جایزه آنرا باید به دیگر مردمان داد نه اعراب، نه مسلمانان و نه محمد! این معمولاً آنها بوده اند که دانشی در مورد چیزی داشته اند و آن دانش ممکن است در قرآن منعکس شده باشد.

بنابر این بینش و اطلاعاتی که محمد در دوران خود داشته محدود به اطلاعاتی بوده است که در اطراف وی موجود بوده و این در قرآن انعکاس یافته است، بسیاری از حرفهایی که در قرآن راجع به طبیعت زده میشود مستقیماً کپی شده از آثار یهودی است، یا باورهایی است که به مردم یونان، بین النهرین و ایران میرسیده است، یا بسیار قبلتر از محمد در میان سایر ملل و یا حتی در میان اعراب در میان مردم وجود داشته است، بعنوان مثال گرد بودن زمین صدها سال حتی قبل تر از اینکه نطفه محمد بسته شود در میان اقوام مختلفی با دلایل علمی

ثابت شده بوده است که در نوشتارهای مربوطه که در ادامه معرفی میشوند در مورد آن توضیح کافی داده شده است.

مسئله سوم این است که باید از خود پرسید اگر خدایی وجود دارد و قرآن توسط آن خدا فرستاده شده است هدف او از فرستادن این کتاب چه بوده است؟ آیا این بوده است که مطالب علمی به بشر بیاموزد؟ اگر چنین است او در رسیدن به این هدف شکست مفتضحانه‌ی خورده است، چرا بجای اینکه مسلمانان اول قرآن بخوانند و به کشفهای علمی برسند و بعد آنها را به قرآن نسبت بدهند، اول صبر میکنند یک کشف علمی رخ دهد سپس آنرا مانند یک دلکک به قرآن نسبت میدهند؟ هرگز تابحال کسی از روی قرآن چیزی را کشف نکرده، بلکه همه دانشمندان و فلاسفه و جامعه شناسان، بدون استفاده از قرآن و هر کتاب الهی (!) دیگری واقعیت‌ها را مشاهده کرده اند و فرضیه‌های خود را با مطالعه و آزمایش و روش علمی به نظریه تبدیل کرده اند. الله هرگز نقشی در پیشرفت دانش بشری نداشته است. چرا قرآن نتوانست به بشر چیزی علمی بیاموزد؟ روشن است که هدف قرآن این نبوده است و هرگاه این هدف را میداشت به گونه‌ای روشنتر و دقیق‌تر

اینکار را انجام میداد. مثلاً نمونه های علمی بسیار جالب و ارزشمندی در تاریخ وجود دارد که اگر آنها را در کنار قرآن بگذاریم قرآن در مقابل آنها از نگر محتویات علمی ذره ای ارزش نخواهد داشت. از نمونه های مشهور در این زمینه، افکار اپیکروس فیلسوف و دانشمند باستانی یونان است که چهار قرن قبل از میلاد مسیح (تقریباً ۱۰۰۰ سال قبلتر از محمد) زندگی میکرده است. بعد ها فیلسوف و شاعری بنام لوکرتیئوس رومی که یک قرن پس از اپیکروس زندگی میکرده است، افکار مربوط به طبیعت و فیزیک اپیکروس را از آثار یونانی جمع آوری و به زبان لاتین به شعری طولانی تبدیل کرده است که امروزه با نام لاتین (De Rerum Natura) یعنی «اندر طبیعت اشیاء» موجود است.

این کتاب که انعکاس مستقیم عقاید اپیکروس و دیدگاه او نسبت به طبیعت و به عبارتی کتاب فیزیک اپیکروس است و بدین منظور نوشته شده است که واقعیت های فیزیکی را بدون حاشیه معرفی کند دارای مفاهیم بسیاری است که امروزه پایه های علوم به شمار میروند، بعنوان نمونه، لوکرتیئوس در اشعارش به مفاهیمی اینچنین اشاره میکند، (۲) یعنی برعکس قرآن که کتاب قصه و اساطیر و تهدید و خشونت است،

این کتاب برای این نوشته شده است که نظریات علمی اپیکروس را بیان کند.

وجود اتم و مولکول (اینکه ترکیب دو اتم ماده جدیدی را تولید میکند) قانون اینرسی (اینکه اشیاء در حال حرکت تاوقتی نیرویی بر آنها وارد نشود در حال حرکت هستند- تا زمان گالیله کشف نشده بود) مسئله قانون جهانشمول (اینکه تمام قوانین فیزیکی که روی زمین هستند، در تمام نقاط کائنات نیز صادق هستند- این تئوری توسط ارسطو رد شده بود و کلیسای مسیحیت به شدت با آن مخالفت میکرد تا اینکه گالیله اعتراض کرد و بعدها نیوتون آنرا اثبات کرد (چرخه باران (اینکه باران ساخته شده از آبی است که از دریاها و دریاچه ها به دلیل حرارت اشی از نور خورشید بخار میشود و در جریان هوا و ابرها ذخیره میشود و وقتی که ابرها حرارت میبینند یا اشباع میشوند این آبهای اندوخته شروع به بارش میکنند) و مطالب بسیار دیگری از جمله پیشبینی تئوری نسبیت به این طریق که حرکت چیز است نسبی و زمان بدون وجود روابط میان اشیاء و اتفاقات به یکدیگر مفهومی ندارد، بنابر این زمان نیز منسوب به مشاهده کننده است. جدول زیر را میتوان در مورد

پیشبینی های صحیح اپیکروس و دانش فیزیک او تنظیم کرد.

مطرح شده در «اندر طبیعت
پیشبینی
اشیاء»

(۱) اتم	۱.۲۶۵-۳۲۸
(۲) مولکول	۲.۱۰۰-۱۰۸, ۲.۵۸۱-۵۸۸
(۳) قانون اینرسی	۲.۶۲-۱۶۶, ۲.۱۸۴-۳۳۲
(۴) مسئله قانون جهانشمول	۲.۷۱۸-۷۲۹, ۲.۱۰۶۷- ۱۰۷۸
(۵) چرخه باران	۶.۴۹۵-۵۲۳
(۶) موج فشرده بودن صوت در هوا	۴.۵۲۴-۶۱۴
(۷) تشکیل شدن نور از ذرات کوچک (فوتونها)	۲.۱۴۴-۱۵۶, ۴.۱۸۳-۲۱۶, ۴.۳۶۴-۳۷۸, ۵.۲۸۱-۳۰۵

- (۸) اینکه دلیل استشمام بوهای مختلف
تطبیق شکل مولکولی آنها با گیرنده های
بینی است
۲.۴۱۴-۴۱۷, ۲.۶۸۰-۶۸۳,
۴.۶۷۳-۷۰۵
- (۹) اینکه رعد و برق بر اساس سایش بین
جبهه های هوایی صورت میگیرد
۶.۱۶۰-۴۲۲
- (۱۰) اینکه آذرخش مشتمل از ذره های
کوچک است
۲.۳۸۴-۳۸۹
- (۱۱) اینکه زمین لرزه به دلیل سایش
محورهای خطی زمین اتفاق میافتد
۶.۵۳۵-۵۵۱
- (۱۲) اینکه رود نیل از آب شدن برف در
منبع آن است که هر سال سطح آب آن
بالامیرود جاری میشود
۶.۷۱۲...۷۳۵-۷۳۷

(۱۳) اینکه حیوانات و انسان از طریق تکامل و انتخاب طبیعی به شکل امروزی در آورده اند.	۲.۱۱۵۰-۱۱۵۶, ۵.۷۹۰-۸۳۶
(۱۴) ماده اکثراً فضای خالی است	۱.۳۲۹-۳۹۷, ۶.۹۳۶-۹۹۷
(۱۵) مغناطیس بر اساس تبادل ذره ها بوجود می آید	۶.۹۹۸-۱۰.۸۹
(۱۶) آتش یک عنصر نیست	۱.۶۳۵-۸۲۹
(۱۷) اینکه کائنات مرکزی ندارد	۱.۱۰۵۲-۱۰.۸۲
(۱۸) منظومه های دیگری نیز وجود دارند	۲.۱۰۴۸-۱۰.۸۹
(۱۹) سرعت نور محدود است	۲.۱۴۴-۱۵۶, ۴.۱۸۳-۲۱۶
(۲۰) تئوری نسبیت	۱.۴۵۹-۴۶۳, ۲.۳۰۸-۳۳۲
(۲۱) اختیار کوانتومی	۲.۲۱۶-۲۹۳
(۲۲) حرکت براونی	۲.۱۱۲-۱۴۱

به نظر نمیرسد مسلمانان با تمام دروغها و اباطیلی که میگویند بتوانند حتی پیشبینی‌هایی نزدیک به پیشبینی‌های اپیکروس و چندین دانشمند و فیلسوف دیگر که قبل از محمد می‌زیسته‌اند را از تازینامه بیرون بکشند. از این گذشته اپیکروس اینها را بعنوان مفاهیم دقیق علمی و نظر علمی خود بدون کوچکترین استفاده از ابهام و... مطرح میکند اما کاملاً مشخص است که حرفهای قرآن اصلاً به این مفهوم زده نشده‌اند که بخواهند مطالب علمی‌ای را برای مسلمانان روشن کنند. نتیجه آنکه گویا اپیکروس با دانش بشری خود توانسته است اطلاعات بسیار دقیق‌تر و صحیح‌تری نسبت به دنیای و طبیعت بدهد تا محمد با روابط آسمانی و وحی‌های الهی. گویا انسان بازهم خدا را شکست داده است؛ اپیکروس از خدا کمکی نگرفته است، وی تنها انسان باهوشی بوده است، گفته‌زیر یکی از نقل‌قول‌هایی است که از اپیکروس بجای مانده است و نشان میدهد او نه همچون محمد و اسلام‌گرایان خرافاتی بوده است. اپیکروس بنیانگذار [برهان شر](#) است.

«یا خداوند میخواهد شیطان را از میان بردارد و نمیتواند یا اینکه او میتواند، اما نمیکند یا اینکه نمیتواند، نه میخواهد اگر او میخواهد اما

نمی‌تواند پس ناتوان است

اگر می‌تواند اما نمی‌خواهد پس او شرور و نابکار است
اما اگر خداوند هم می‌تواند و هم می‌خواهد که شیطان را براندازد، پس
چگونه است که شیطان در جهان هنوز وجود دارد؟»

البته اپیکروس هم همچون قرآن حرفهای غلط بسیاری در مورد
طبیعت و سایر موارد زده است اما ظاهراً میزان پیشبینی های صحیح
اپیکروس بسیار مفید تر و بدرد بخور تر از حرفهای مسخره قرآن در
مورد طبیعت بوده است.

جدا از اپیکروس در دوران جدید نیز افراد بسیاری هستند که پیشرفت
انسانها در آینده را پیشبینی میکنند و حرفهایی در مورد آینده میزنند
که درست از آب در می آیند، بعنوان مثال ژول ورن نویسنده فرانسوی
کسی است که در آثارش پیدایش تلفن، سفر به زیر دریا، سفر به ماه و
خیلی چیزهای دیگر را نیز پیش بینی کرده بود و اینها همه درست از
آب در آمدند، آیا ژول ورن نیز از خدا کمک گرفته است؟ روشن است
که افرادی مانند اپیکروس پیشبینی های علمی بسیار بسیار محکمتر و

مهمتری را انجام داده اند و اگر فرض کنیم محمد واقعا میخواست است پیشبینی علمی کرده باشد، او در اینکار به گرد پای اپیکروس هم نمیرسیده است.

مسئله چهارم که میتوان شیعیان را بدان محکوم کرد این است که اگر قرآن حاوی مطالب علمی است چرا امامان شیعه تنها وقت خود را به صحبت در مورد نحوه اسلامی تخیلی کردن و جماع کردن و اینجور اباطیل و تولید مثل بسیار فعال و ازدواج با زنان متعدد به هدر داده اند؟ چرا مانند هر دانشمند دیگری به تجزیه و تحلیل قرآن نپرداخته اند و چند نظریه ناقابل علمی یا حتی فلسفی به جامعه بشری عرضه نکرده اند؟ اینگونه نبوده است که این معصومین بیکار بنشینند، بلکه مفاهیمی را تولید کرده اند، اگر چه کل آنها به دیناری نمی ارزد. از هر دانشمندی مثل اپیکروس، تالس، افلاطون، خیام، نیوتون آثار و تئوری های مشخص علمی وجود دارد که امروزه با نام آنها صدا میشوند، آیا امامان شیعه تابحال حرفی از قرآن در آورده اند که به نام مثلا فلان تئوری فیزیکی امام صادق مشهور باشد؟ البته برای اینکه حق امامان ضایع نشود باید به نقش آنها در تکامل قوانین دست قطع کردن و

افزایش شروط آن و مسائل مشابه بسیار نیز اشاره کرد. اما واقعا دانش امام علی و امام صادقی که ۴۰۰۰ شاگرد در مدرسه داشته است در مورد مسائل علمی و فیزیکی و شیمیایی و غیره بوده است یا در مورد آداب وضو و حج و قبله یابی و شناسایی صبح صادق؟ چرا در میان شاگردان امام صادق بعضاً دانشمندانی پیدا میشوند، اما مطالعه فرمایشات امام جعفر صادق نشان میدهد که سواد ایشان در همان حدود سواد پیامبر بیسواد اسلام بوده است! آیا این دانشمندان در کلاس شکایات نماز امام صادق درس میخواندند یا در کلاس شتر شناسی به روش ایشان؟

مسلمانان هرچه خود را به در و دیوار بکوبند واقعیت شیرین، آن است که بسیاری از مفاهیمی که در قرآن بدانها اشاره شده است، امروزه با علم در تضاد جدی قرار دارند، و اصول اخلاقی اسلامی کهنه و قوانین اسلامی ناکارا و ویرانگر هستند، و اگر مسلمانان مدعی این هستند که علم میتواند قرآن را اثبات کند، باید همچنین بپذیرند که علم میتواند قرآن را رد هم بکند. مسلمانان باید برای اراجیف دینی خود همچون جن، روح، آخرت، خلقت آدم و حوا، جادوگری و غیره که در قرآن

حقیقت آنها تایید شده است نیز دلایل علمی بیاورند و از آنجا که این اباطیل در علم جایی ندارند باید بپذیرند که دینشان باطل است.

مسئله مهم دیگر این است که حتی اگر پیامبر اسلام واقعا مطلبی علمی را که هرگز بر روی زمین کسی پیش از ایشان بدان آگاه نبوده ابداء کرده باشد و واقعاً خودش این کشف را کرده باشد و این مسئله اثبات گردد، در نهایت میتوان گفت ایشان یک دانشمند بوده اند (!) چه دلیلی وجود دارد که هرکس حرفی صحیح و علمی بزند حتماً این دانش را از خدا گرفته باشد و پیامبر باشد؟ اگر اینگونه باشد و پیامبر اسلام با دو سه ابداء علمی پیامبر بودنش اثبات شود و معجزه بودن قرآن اثبات شود، پس لابد افرادی مثل انیشتن و نیوتون و ادیسون و... را نباید تنها پیامبر بلکه خدا نامید.

مسئله آخرین است که ارتباط قرآن با پیامبر اسلام بسیار ارتباط کم‌رنگی است. پیامبر اسلام بدون شک قرآنی که امروز وجود دارد را ندیده است، مسلمانان به خطا باور دارند که قرآن تماماً محصول رابطه محمد با خدا است، قرآن کاری گروهی است و در طول حیات خود

بارها تکامل یافته است.

همین موارد که ذکر شد کافی هستند تا نشان دهند تمامی ادعاهای اینچنین که مطرح میشوند پوچ و خالی از ارزش هستند، اما از آنجا که اراجیف اسلامی چندان خریداری در اجتماع ندارد، اسلامگرایان برای منحرف کردن جوانان از مسیر خردگرایی، این اباطیل را بسیار مطرح میکنند، پاسخ دادن به این ادعاهای کذب و غلط اهمیت پیدا میکند، در زیر به تعدادی از ادعاهای معروفی که مطرح میشود اشاره شده است، اگر شما معجزه (!) دیگری شنیده اید برای ما [بفرستید](#) تا در مورد آن تحقیق کرده و نتیجه را در همین قسمت قرار دهیم.

علاوه بر موضوعات مهمی که در بالا مطرح شد مایل هستیم بطور جزئی تک تک ادعاهای معروف مربوط به معجزات علمی در قرآن را بررسی و رد کنیم. معمولاً این ادعاها را از طرق زیر میتوان رد کرد:

۱. ادعا مشکل تفسیری دارد، ادعا اساساً به آیه قرآنی ربطی ندارد و آیه قرآنی موضوع و محمول دیگری داشته باشد، یعنی ترجمه و تفسیر غلط و خارج کردن آیات از زمینه آنها و تفسیر به رای

۲. ادعا مشکل علمی دارد، ادعا اساساً مسئله ای علمی نیست و اگر

تفسیر درست باشد قرآن اشتباه کرده است، یعنی نویسنده یا مدعی معجزه برداشت غلطی از یک مسئله علمی داشته است و ادعای او با واقعیت سازگاری ندارد

۳. ادعا مشکل عادی بودن دارد، مسئله علمی باشد و قرآن هم به آن اشاره کرده باشد اما مسئله مطرح شده بسیار آشکار باشد و امکان دانستن آن توسط انسانی که ۱۴۰۰ سال پیش زندگی میکرده است ممکن و محتمل باشد

۴. ادعا قدیمی تر از اسلام باشد، مسئله علمی باشد و قبل از محمد نیز باور به آن مسئله در میان ملت عرب یا ملت‌های دیگر رایج بوده باشد یعنی اساساً یک نوآوری و معجزه نبوده باشد

چهار روش بالا معمولاً روش‌هایی هستند که من در رد ادعاهای معجزه به پیش میگیرم اما دیگر نویسندگانی که نوشتارهای زیر را نوشته اند ممکن است روش دیگری داشته باشند.

بیگ بنگ در قرآن

یکی از ادعاهای معجزات علمی قرآن این است که در قرآن از نظریه بیگ بنگ صحبت شده است. در این نوشتار به بررسی این ادعا خواهیم پرداخت.

آیه ای که از آن برای اثبات این «معجزه» استفاده میشود از این قرار است:

سوره انبیا آیه ۳۰

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟، و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی‌آورند!

معمولاً این آیه را مترجمین به «آسمانها و زمین یکی بودند، سپس آنها را جدا کردیم» ترجمه میکنند. قبل از اینکه هر بحثی را مطرح کنیم از شما دعوت میکنم به این آیه بیشتر توجه کنید، گفته است آیا کافران

ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟ آیا واقعا خالق کائنات اینقدر خنگ است که فکر میکند کافران باید این اتفاق را اگر هم افتاده باشد دیده باشند؟ کدام انسانی خلقت کائنات را دیده است که الله از کافران انتظار دارد آنها دیده باشند و به دلیل این دیدن خود به او ایمان بیاورند؟ آیا الله از کافران کاری که برایشان غیر ممکن بوده است را انتظار دارد؟ عجب گیج خدایست این الله.

مدعیان اینکه قرآن بیگ بنگ را پیشبینی کرده است میگویند این آیه از سینگولاریتی سخن میگوید. در بررسی این آیه باید به نکات زیر اشاره کرد:

نخست اینکه در زمان سینگولاریتی زمین و آسمان یکی نبودند، اساساً زمینی وجود نداشته است که بخواهد با آسمان یکی باشد، زمین میلیونها سال بعد بوجود آمده است.

دوم اینکه بر اساس این آیه زمین از آسمانها جدا شده است، اگر منظور از آسمانها کائنات باشد بازهم این آیه غلط میشود.

سوم اینکه برای درک این آیه باید به توضیحی که قرآن از نحوه پیدایش جهان میدهد توجه کرد. داستان خلقت جهان در قرآن ریشه در اساطیر باستانی منطقه دارد، بویژه اساطیر بابلی و داستان گیلگمیش دارد. در [حماسه گیلگمیش](#) که بسیار قدیمتر از قرآن است نیز دقیقا از یکی بودن آسمانها و زمین و بعد جدا شدن آنها سخن رفته است. ایده جدا شدن زمین و آسمانها از یکدیگر در سایر اساطیر منطقه نیز یافت میشود، مثلا در مصر باستان باور بر این بوده است که خدای زمین (جب) و خدای آسمان (نات) به یکدیگر چسبیده بودند و جدا شدن اختیاری آنها سبب شکل گیری جهان بصورت فعلی شد. بنابر این ماجرای جدا شدن زمین از آسمانها ارتباطی به بیگ بنگ ندارد و از اساطیر و افسانه های ملل مجاور اعراب به قرآن راه یافته است و اگر واقعا بخواهیم آنقدر نادان باشیم که آنرا به بیگ بنگ نسبت بدهیم، باید امتیاز را به کفار مصری و بابلی بدهیم نه به محمد بن عبدالله.

دکتر علی سینا در مورد این ادعا توضیحات جالبی ارائه داده اند که در اینجا مقداری از آنرا نقل قول میکنم. دکتر علی سینا معتقد است این

آیات برگرفته از کتاب پیدایش تورات هستند و همان عبارتها به شیوه دیگری در قرآن آمده است:

تورات کتاب پیدایش، ۱: ۶ تا ۹

سپس خدا فرمود: «توده های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا و اقیانوسها در پایین تشکیل گردند.» خدا توده های بخار را از آبهای پایین جدا کرد و آسمان را بوجود آورد. شب گذشت و صبح شد و این روز دوم بود.

در ادامه دکتر علی سینا میگوید ریشه های این افسانه به داستانهای بابلی ها و بین النهرینی ها بر میگردد. قرآن پر از افسانه هایی است که از کتاب مقدس و باورهای اعراب مشرک آنها را به عاریه گرفته است. آن باورها نیز خود مبتنی بر افسانه های باستانی سومری ها، بابلی ها و کنعانی ها و غیره هستند. کیهانشناسی محمد کیهانشناسی مردام باستان است. در اسطوره های پیشا عبری سامی ها دو موجود پر شور ساخته شده از آب وجود داشتند که یکی مرد بود و دیگری زن بود. آپسو (Apsu آب شیرین) و تیامت (Tiamat آب شور) که به جانوران

و خدایان آبی زیادی حیات داده بودند. بعد از اینکه هرج و مرج و ناامنی پدید می آید، تیامت خالق مونث تلاش میکند که کنترل اوضاع را به دست بگیرد. اولاد او علیه او با یکدیگر متحد میشوند، و یکی از میان خود یعنی مردوک (Marduk) خدای بابل را انتخاب میکنند که آنها را رهبری کند. مردوک که مسلح به سلاح گردباد و طوفانهای سهمگین است و مرکب او چهار اسب آتشین است به جنگ تیامت که در آن چالش کینگو (Kingu) همدست شرور او نیز حضور داشته می رود و هردو آنها را میکشد.

خدای بزرگ مردوک، در حال کشتن تیامت خدای اژدها مانند و مونث آب شور. او تجسم شخصیت اونتام (Untame) است، نیروهای ابتدایی کائنات که نظم و انضباط را در کائنات برقرار کردند. او همچنین مادر تمام خدایان است.

تصویری دیگر از مبارزه مردوک و تیامت که بر اساس اساطیر بابلی منجر به خلقت کائنات شد.

بعد از مرگ تیامت، مردوک آسمانها و زمین را تشکیل میدهد، به

اینصورت که بدنش را مانند صدفی باز میکند، نیمی را بالا میکشد تا آسمان خلق شود و نیمه دیگر را رها میکند تا زمین باشد.

«سپس خدا (مردوک) استراحت میکند، به بدن بزرگ (تیامت) خیره میشود و سپس به این فکر میکند که از لاشه باقیمانده چگونه استفاده کند و چه چیزی خلق کند. او آنرا مانند صدفی به دو نیم باز کرد، با نیمه بالایی کمان آسمان را درست کرد، و نیمه پایینی را زمین قرار داد» نقل شده از الواح بدست آمده که ماجرای مردوک را شرح میدهند، منبع [بخش انسانشناسی دانشگاه ایالتی یوتا، نگاهی انسانشناسانه به](#)

[کتابهای مقدس مسیحی و یهودی.](#)

روشن است که محمد (اگر فرض کنیم واقعا او این آیات را گفته باشد) در مورد بیگ بنگ سخن نمیگوید، بلکه اسطوره ای باستانی را که وارد کتب یهودی نیز شده است را بازگو میکند.

از رد ادعای اشاره به بیگ بنگ در قرآن گذشته، به نظر دکتر علی سینا آیه بالا با آیه زیر در تناقض است.

سوره فصلت آیه ۱۱.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا
قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.

سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد به وجود آئید و شکل بگیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت می‌آئیم!

البته این ترجمه آیت الله مکارم میباشد و آیت الله مکارم نیز معمولاً دست خوبی در ماست مالی کردن دارد، توجه داشته باشید که الله به چیزی که وجود ندارد صحبت میکند و به آن میگوید بوجود بیا! مگر اینکه الله دچار انحراف روانی باشد که نفهمد چیزی که وجود ندارد، وجود ندارد، و با چیزی که وجود ندارد نمیتوان صحبت کرد، حال از صحبت کردن با آسمان که بگذریم (چون ممکن است موجود دیوانه ای با در و دیوار و آسمان صحبت کند) جالبتر اینجا است که آسمان جواب هم میدهد.

ترجمه عبدالمحمد آیتی نیز این است:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا

قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.

سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود پس به آسمان و زمین گفت :
خواه یا ناخواه بیاید گفتند : فرمانبردار آمدیم

دلیل اینکه اساساً در ترجمه آیتی از بوجود آمدن سخنی به میان
نیامده، این است که قرآن کتاب بی در و پیکری است و واقعاً
متخصصین قرآن نمیتوانند بفهمند چه میگوید، هرکس برای خود
ترجمه ای را انجام داده است.

یوسفعلی مترجم معروف قرآن به زبان انگلیسی که قطعاً در قرآن
شناسی برتر از آیت الله مکارم و عبدالمحمد آیتی است اینگونه این آیه
را ترجمه کرده است:

Moreover He comprehended in His design the sky,
and it had been (as) smoke: He said to it and to the
earth: «Come ye together, willingly or unwillingly.»
They said: «We do come (together), in willing
obedience

به نظر دکتر علی سینا میان آیه ای که اسلامگرایان تلاش میکنند از آن

بیگ بنگ را بیرون بکشند و این آیه تناقض وجود دارد، یکی از جدا شدن سخن گفته است و دیگری به هم آمدن و پیوستن. کدام یک از این دو روایت درست است؟ آیا آسمان و زمین به هم چسبیده بودند و الله آنها را از هم جدا کرده است یا اینکه از هم جدا بودند و الله آنها را به یکدیگر پیوند داده است؟

البته مشخص است که این آیات اباطیلی بیش نیستند و هیچکدام با حقیقت همخوانی ندارند و باید این آیات را نیز به حساب سایر خطاهای فاحش قرآن در توصیف کائنات گذاشت.

ردیه های بیشتر برای این ادعا:

https://mukto-mona.com/Articles/huxley/islam_big_bang.htm

<http://answering-islam.org/Responses/Shabir-Ally/science.htm>

معجزه تنگ شدن نفس در هنگام پرواز

یکی از ادعاهای باطل که در مورد معجزات علمی قرآن مطرح میشود، این است که در قرآن به این نکته اشاره شده است که اگر شخصی بخواهد در آسمانها صعود کند دچار تنگی نفس میشود، در این نوشتار به بررسی این ادعا خواهیم پرداخت.

آیه ای که از آن برای اثبات این ادعا استفاده میشود از این قرار است:

سوره انعام آیه ۱۲۵:

لَهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا
لَهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

در زیر چند ترجمه و تفسیر از این آیه آورده شده است:

آیتی:

هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می گشاید ، و هر، کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می بندد که گویی می خواهد که به آسمان فرا رود بدین سان خدا به آنهایی

که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.

مکارم:

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که بخاطر اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آنچنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بال ا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد!

خرمشاهی:

بدینسان هر کس که خداوند هدایتش را بخواهد دلش را به پذیرش اسلام می گشاید، و هر کس را که بخواهد بیراه وا گذارد، دلش را تنگ و تاریک می گرداند، (چنانکه) گویی می خواهد به آسمان بپرد (و نمی تواند)؛ خداوند این چنین عذاب را بر کسانی که ایمان نمی آورند، می گمارد

فولادوند:

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام

می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ
می‌گرداند؛ چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه،
خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

معزی:

آن را که خواهد خدا هدایت کند بگشاید سینه او را برای اسلام و آن را
که خواهد گمراه سازد بگرداند سینه‌اش را تنگ فشرده چنانکه گوئی
سخت می‌رود به آسمان بدینسان نهد خدا پلید را بر آنان که ایمان
نمی‌آورند.

به نظر نمی‌رسد تنگ شدن سینه‌ها برابر با تنگی نفس باشد، باید به یاد
داشت که یکی از خطاهای فاحش قرآن این است که فکر میکند انسان
با قلب سینه‌اش فکر میکند، و معمولاً منظور قرآن از سینه واقعا سینه
نیست بلکه در مورد گنجایش فکری افراد سخن می‌گوید.

تفسیر المیزان در این مورد توضیحات کاملتری آورده است:

((اضلال)) معنای مقابل ((هدایت)) است، و به همین جهت اثرش
هم مقابل اثر آن است، و آن این است که دل گنجایش حق و صدقه را

نداشته و از داخل شدن حق و صدق در آن امتناع داشته باشد، لذا دنبال کلمه ((ضيقا)) کلمه ((حرجا)) را که همان امتناع داشتن است ذکر فرمود.

کلمه ((حرج)) بطوری که صاحب مجمع البیان گفته به معنای تنگترین تنگ است . و در مفردات گفته : ((حرج)) و ((حراج)) در اصل به معنای آن فاصله تنگی است که در هنگام اجتماع دو چیز در میان آن دو مشاهده می شود و به همین جهت هر فضای تنگی را حرج می نامند و گناه را هم حرج می خوانند.

و بنا به گفته وی جمله ((حرجا کانما یصعد فی السماء)) به منزله تفسیر است برای کلمه ((ضيقا)) و اشاره است به اینکه امتناع دل‌های گمراهان از قبول حق شبیه است به امتناع ظرفی که بخواهند چیزی را که حجمش بیشتر از حجم آن است در آن جای دهند.

بنابر این قرآن اساساً در مورد موضوعی دیگر صحبت میکند و منظور قرآن تنگی نفس نیست. اما اگر هم فرض کنیم این آیه واقعا به بالا رفتن و صعود انسانها در آسمان ارتباط داشته باشد بازهم نمیتوان آنرا معجزه نامید، زیرا میدانیم محمد خود برای عبادت یا هر منظور دیگری به کوه

نور میرفته است، در تاریخ و احادیث بسیار از به کوه رفتن محمد سخن گفته شده است، بعنوان مثال او چند بار به دلیل بیماری روحی خود به بالای کوه رفته است تا خودکشی کند.

هر کس اهل کوه نوردی باشد میداند که بالا رفتن از کوه هم به دلیل تحرکی که صورت میگیرد و هم به دلیل تغییر فشار هوا موجب تنگتر شدن نفس و دشواری نفس کشیدن میشود، از همین رو است که برخی از کوهنوردان امروزه با خود کیپوله‌های اکسیژن حمل میکنند تا در بالای کوه‌ها دچار مشکلات تنفسی نشوند. آیه ای که این «معجزه» از آن استخراج شده است میتواند به این قضیه اشاره داشته باشد، بویژه اینکه اگر منظورش واقعا صعود در آسمان بود میتوانست از کلمه پرواز کردن «طیر» استفاده کند. کسی که از کوه بالا میرود در عین حال در حال صعود به آسمانها نیز هست. بنابر این دانستن این مطلب چندان دشوار نیست و به هیچ عنوان نمیتوان آنرا یک «اعجاز» دانست.

یکی از دوستان متخصص من در زمینه وانوردی ایمیلی پس از خواندن این نوشتار ایمیلی برای من ارسال کرد که متن آن از این قرار است:

صعود کردن در اتمسفر باعث میشود که فشار اتمسفری کم شود و در نتیجه فشار اکسیژن نیز کم میشود و حرارت ۱.۸ درجه به ازای هر ۱۰۰۰ پا تا تروپوسفر کم میشود. یک شخص سالم که سیگار نمیکشد میتواند تا ۱۰,۰۰۰ پا بدون هیچ منبع اکسیژنی صعود کند، اما اگر این شخص برای مدتی در آن ارتفاع بماند یا به بالاتر صعود کند کمبود O₂ (مولکول اکسیژن) در بافت های ششی آن شخص موجب هیپاکسیا (Hypoxia) میشود.

علائم هایپاکسیا اینگونه انجام میگیرد:

حساسیت بینایی در شب کاسته میشود.

ضربان قلب زیاد میشود.

حافظه و قدرت تصمیم گیری کم میشوند.

گیجی و یوفوریا (شنگولی، مشاط) بوجود می آید.

کارایی ذهنی کاسته میشود، حالت گیجی قویتر میشود، حافظه دچار

خطا میشود، حالتی شبیه نشئگی بوجود می آید.

هوشیاری از دست میرود و شخص میمیرد.

این تصور درست نیست که گمان کنیم حالت شخصی که از هایپاکسیا رنج میبرد شبیه به کسی است که بر روی زمین از فشار سینه سریع و خفگی در حال مردن است یا شخصی که در زمانی که در ارتفاع بالا پرواز میکند ناگهان به سبب کاهش فشار هوا دچار مرض تصلب شرائین (Decompression) میشود.

Tamim. A

Aviation technical expert

بنابر این حتی اگر بپذیریم که این تفسیر، تفسیر به رای نیست باز هم نتیجه ای غلط و ناسازگار با واقعیت میدهد.

معجزه یکتا بودن اثر انگشت

یکی از ادعاهایی که در مورد معجزات علمی قرآن مطرح میشود این مسئله است که در قرآن به یکتا بودن اثر انگشت-این واقعیت که اثر انگشت هر انسانی تنها منحصر به او است اشاره شده است. آیه ای که این ادعا از آن اخراج شده است در زیر آمده است:

سوره قیامت آیات ۳ و ۴

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ

آیا انسان می‌پندارد که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ

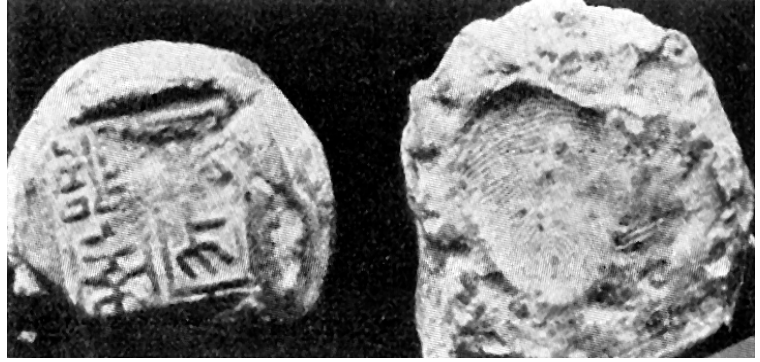
آری قادریم که نوک انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

نخست اینکه باید توجه داشت نوک انگشت به دلیل کوچکی و اینکه همیشه قابل دیدن هست همواره بعنوان مقیاسی برای سنجش بکار میرود. مثلا در فارسی بسیار شنیده میشود که میگویند «فلان شخص یک سر انگشت شجاعت ندارد»، یعنی اینکه این آیه به هیچ عنوان در

مورد اثر انگشت صحبت نکرده است بلکه در مورد یکی از قسمت‌های کوچک بدن صحبت کرده است که الله حتی قادر است آنرا نیز دوباره در روز قیامت بازیافت کند.

دوم اینکه اثر انگشت در نوک انگشتان قرار ندارد، اثر انگشت زیر هر انگشت و روی بند هر انگشت وجود دارد، نوک انگشت اطلاعات خاصی را حمل نمیکند و در انگشت نگاری از آن استفاده نمیشود اگر منظور قرآن انگشت نگاری بود باید از بند انگشت سخن میگفت نه از نوک انگشت.

سوم اینکه استفاده از اثر انگشت در زیر نامه‌ها و قراردادها قدمتی هزاران ساله دارد و پیش از محمد نیز افراد زیر نامه‌هایشان را انگشت میزده‌اند، یعنی اینکه میدانستند اثر انگشت انسانها با یکدیگر متفاوت است. در چین و بابل باستان و در نوا اسکوشیای کانادا آثار باستانی کشف شده است که نشان میدهد این مردم برای انجام معاملات اقتصادی خود از اثر انگشت بعنوان یک سند استفاده میکردند، تصویر زیر یکی از این موارد است.



استفاده از اثر انگشت بویژه در میان چینی ها یکی از قدیمیترین تمدن های بشری رایج بوده است و اسناد و مدارک دولتی و اقتصادی آنها همواره با اثر انگشت امضا میشده است و آنها کاملاً از این واقعیت که اثر انگشت هر انسانی متفاوت با انسان دیگر است اطلاع داشته اند. قدیمیترین اثر انگشتی که بعنوان امضا استفاده شده است و امروز از آثار باستانی به شمار میرود مربوط به قرن سوم پیش از میلاد یعنی حدود هزار سال قبل از تولد پیامبر اسلام است. با این حساب حتی اگر منظور قرآن واقعا اثر انگشت بوده باشد نیز معجزه ای رخ نداده است، انسانهای دیگر بسیار قبل تر از محمد از این واقعیت باخبر بوده اند.

نازل شدن آهن

یکی از «معجزاتی» که برخی از مسلمانان مطرح می‌کنند مربوط به این است که آهن نمیتواند در زمین ایجاد شده باشد و باید از جایی خارج از زمین به زمین وارد شده باشد، این افراد از آیه زیر برای اثبات این «معجزه» استفاده می‌کنند:

سوره الحديد آیه ۲۵

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافع برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کنند بیآنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

پاسخ به این «معجزه» بسیار آسان است، در دوران قبل از عصر آهن،

تنها منبع دریافت آهن سنگ های آسمانی بوده است و اعراب با سنگهای آسمانی آشنایی داشته اند. بعنوان مثال حجر الاسود یک سنگ آسمانی است که بر روی زمین افتاده است. بنابر این ایده اینکه آهن باید از آسمان به زمین افتاده باشد در میان اعراب وجود داشته است و چنین چیزی دانش جدیدی نبوده است.

افزون بر این بخش بزرگی از هسته مایع زمین را آهن تشکیل میدهد و زمین شناسان را باور بر این است که میدان مغناطیسی زمین ناشی از وجود آهن در هسته زمین است، آهن از وافر ترین عناصر موجود در کره زمین است و تصور اینکه آهن روی زمین پس از شکل گیری زمین از فضا به زمین وارد شده است کاملاً غلط است. اما آنچه حقیقت دارد این است که زمین خود بخشی از فضا است و هر آنچه در زمین است در نتیجه از فضا است.

پیشبینی قرآن از حوادث ۱۱ سپتامبر

اخیراً این برگه توسط اسلامگرایان با هدف شستشوی مغزی بین مردم پخش شده است، اشکالاتی که در این دروغ میتوان یافت از این قرار است.

- ۱- دو مرکز اقتصادی تجارت جهانی بزرگترین ساختمانهای جهان نبوده اند، نه از نگر ارتفاع، نه از نگر وزن، نه از نگر حجم نه از نظر مساحت.
- ۲- تعداد طبقات مرکز تجارت جهانی ۱۱۰ طبقه است نه ۱۰۹ طبقه
- ۳- تعداد حروف سوره توبه ۱۱۱۳۵ حرف است نه ۲۰۰۱ حرف.
- ۴- ترجمه آیه کاملاً دروغ است، ترجمه محمد آیتی از این آیه،

سوره توبه آیه ۱۰۹

لَهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا

مردم ستمگر را هدایت نمی کند.

کلمه بُنْيَانَهُ به کلمه «مسجد» در آیه قبلی اشاره دارد، مگر سازمان تجارت جهانی مسجد بوده است که اسلامگرایان اینگونه از این آیه برای گول زدن خلائق استفاده کرده اند؟

سوره توبه آیه ۱۰۸

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ
لَهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.

هرگز در آن مسجد نماز مگزار مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری ، بنیان شده شایسته تر است که در آنجا نماز کنی در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند ، زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد.

معجزات عددی قرآن و نهج البلاغه

مسلمانان ادعا میکنند قرآن دارای معجزات عددی است، بعنوان مثال تعداد تکرار کلمه آدم با کلمه عیسی در قرآن یکی است، یا تعداد تکرار کلمات روز در قرآن برابر ۳۶۵، یعنی تعداد روزهای موجود در یک سال شمسی است. البته اولین چیزی که باید در نظر داشت این است که اسلامگرایان، این رسوایان تاریخ وقتی در مورد قرآن صحبت میکنند، بطور مفتضحی دروغ میگویند، و اگر کسی حوصله رسیدگی به ادعاهای آنان را داشته باشد در میابد که بسیاری از موارد آنها اساساً دروغ میگویند نباید فراموش کرد که در شیعه تقیه واجب است و برخی فلاسفه اسلامی همچون غزالی معتقد بودند اگر با دروغ بتوان ایمان کسی را محکم کرد این کار را باید انجام داد.

اما از آنجا که بررسی تک تک این موارد نیازمند وقت و حوصله بسیار است فرض میکنیم چنین مواردی واقعا در قرآن وجود داشته باشند. آیا میتوان آنها را معجزه نامید؟ آیا نوشتن نوشتارهایی که در آنها مجموع تعداد کلمات یا حروف عدد خاصی بشوند آنقدر دشوار است که اگر چنین چیزی در کتابی اتفاق بیافتد آنرا تبدیل به یک کتاب خارق

العاده و حتی الهی کند؟ هرگز اینگونه نیست.

شیعیان همچنین ادعا میکنند نهج البلاغه دارای خطبه ای است که در آن حرف الف وجود ندارد، البته از آنجا که نهج البلاغه نوشته خود امام علی نیست، و بعدها جمع آوری شده است به دشواری میتوان با توجه به شخصیت تاریخی او فردی جنایتکار و خونخوار همچون امام علی را قادر به اجرای چنین خطابه ای دانست، اما باید دید آیا حتی در صورتی که این نظم در نوشتارهای اسلامی وجود داشته باشد، میتوان آنرا معجزه و غیر قابل انجام توسط بشر معمولی و غیر متصل به خدا(!) دانست؟ آیا واقعا تکرار کلمات یا حروف بطور منظم از توان بشر خارج است؟ برای رد این ادعا و اثبات اینکه چندین کتاب بسیار پیچیده تر و از لحاظ فنی منظم وجود دارد که قرآن در مقابل آنها کمترین ارزشی ندارد، به معرفی چندین نمونه از آثار منظم بعنوان مثال نقض میپردازیم. این نوشتارها به اصطلاح نوشتارهای اجباری [«Constrained Writings»](#) خوانده میشوند، زیرا نویسندگان در نوشتن آنها از قوانین و روش خاصی استفاده کرده است.

آناگرام ها (Anagrams) نویسنده برای نوشتن این دسته از

نوشتارهای اجباری، حروف استفاده شده در یک جمله را جدا میکند و با تکرار دقیقاً همان حروف، جمله با معنی جدیدی را میسازد، همین کار را با جدا کردن کلمات و دوباره مرتب کردن آنها میتوان انجام داد.

• کتاب مقدس آناگرام شده : «The Anagrammed Bible»

« Proverbs, Ecclesiastes, Song of Solomon », نوشته

Richard Brodie و Mike Keith. نویسندگان این کتاب،

کتاب مقدس شاه جیمز (King James) شامل تورات و انجیل را

بصورت آناگرام در آورده اند، یعنی حروف هر بخش آنرا برداشته

اند و با آرایش متفاوت آنها جملات جدیدی درست کرده اند که

همان معنی آن بخش را میرساند. بعنوان مثال کلمه

«DORMITORY» را میتوان بصورت «DIRTY ROOM»

نوشت

پالیندروم (Palindromes) پالیندروم به کلمه یا عددی یا هر چیز

دیگری گفته میشود که خواندن آن از چپ به راست یا از راست به چپ

کاملاً یکی باشد. بعنوان مثال عدد ۱۵۳۴۳۵۱ یک عدد پالیندروم است،

یا کلمه Malayalam که نام یکی از زبانهای محلی جنوب غربی

هندوستان است از این قاعده پیروی میکنند.

عدد پی (Pie Mnemonic) نوشتارهایی که از آنها میتوان عدد پی را استخراج کرد

نوشتارهای بدون یک حرف، نوشتارهایی که در آنها از بکار بردن یک حرف خود داری شده است.

• **گادسبی (Gadsby)** نوشته ارنیست وینسنت رایت (Ernest

Vincent Wright) داستانی است ساخته شده از بیش از

۵۰,۰۰۰ کلمه که در هیچکدام از آنها از حرف E استفاده نشده

است

• **تهی (La Disparition)** نوشته George Perec ، به زبان

فرانسوی کتابیست که در آن نیز از حرف E استفاده نشده است.

برای سفارش این کتاب [اینجا](#) را کلیک کنید.

• **تهی، (The void)** ترجمه به انگلیسی از کتاب قبلی نوشته

Gilbert Adair است که باز هم همان ویژگی را دارا است یعنی

در تمام آن از حرف E استفاده نشده است.

مجموعه ای از اشعار منظم و یا اجباری را میتوانید در کتابی با فرنام
«From the Narrow Place» ببینید.

به زبان چینی یک شعر معروف وجود دارد که در آن تمام کلمات با
حرف «shi» آغاز میشوند.

یک نویسنده فرانسوی کتابی نوشته است که در آن از هیچ فعلی
استفاده نشده است

آشکار است از حیث پیچیدگی، قرآن به گرد پای هیچ کدام از این موارد
نیز نمیرسد، حال از آنجا که بشر توانسته است آثاری با چنین
پیچیدگی هایی خلق کند، چرا اعراب نباید بتوانند چند کلمه را بصورت
منظم کنار هم بگذارند؟ آیا پدید آوردن چنین آثاری تنها نیازمند دانش
الهی است؟ نتیجه آنکه وجود این نظم ها در قرآن چه بصورت تصادفی
و ناخواسته باشد چه بصورت خواسته و عمدی، هرگز نمیتواند ثابت کند
که این کتاب خارق العاده است و نوشته شدن آن توسط بشر غیر
ممکن است.

در مورد اینگونه ادعاها نوشته زیر توصیه میشود.

[http://www.answering-
/islam.org/Religions/Numerics](http://www.answering-islam.org/Religions/Numerics)

گسترش یافتن کائنات

اسلامگرایان ادعا میکنند تازینامه تئوری گسترش کائنات هابل را در آیه زیر پیش بینی کرده است. و این را به کرار بعنوان معجزه علمی قرآن مطرح میکنند و سعی در منحرف کردن جوانان و مغز های سالم به سمت اسلام و خرافات و جنون دینی دارند.

قرآن سوره الذاریات آیه ۴۷

و آسمان را به نیرو بر افراشتیم، و آنرا گسترش میدهیم.

البته طبق معمول این هم نوعی معجزه سازی است و اکثر مترجم ها آنرا به معنی دیگری ترجمه کرده اند، بعنوان مثال، به چند ترجمه فارسی و انگلیسی زیر توجه کنید.

ترجمه عبدالمحمد آیتی:

و آسمان را به نیرو بر افراشتیم و حقی که ما توانمندیم!

آیت الله مکارم:

و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره به آن وسعت میبخشیم!

YUSUFALI:

With power and skill did We construct the
Firmament: for it is We Who create the vastness of
pace

PICKTHAL:

We have built the heaven with might, and We it is
Who make the vast extent

SHAKIR:

And the heaven, We raised it high with power, and
most surely We are the makers of things ample

همانطور که پرواضح است تنها ترجمه های افراد شیادی مثل آیت الله
مکارم شیرازی است که از وسعت بخشیدن و گسترش صحبت میکند، و
این لابد از مبین بودن و کامل بودن قرآن است که معلوم نیست واقعا
چه میگوید و هرکسی آنرا به نحو مختلفی ترجمه میکند! اما بطور کلی
کلمه ای که از آن به معنی گسترش سوء معنی میشود به معنی «غنی
کردن» است و تنها یکبار دیگر در قرآن از آن استفاده شده است که
معنی آن در آن آیه «ثروتمند» است (سوره بقره آیه ۲۳۶)، نه گسترش

دادن و نه وسعت یافتن.

اولین نکته که باید بدان توجه کرد این است که بسیاری از مفاهیمی که در قرآن وجود دارند، دقیقاً کپی برداری شده از مفاهیم مسیحی و یهودی است. بطور کلی میتوان ادعا کرد اسلام هیچ مفهومی فراتر از فرهنگ عرب و آیین یهود و مسیحیت را در خود ندارد. یکی از بهترین راه های کشف تقلب در امتحانات پیدا کردن پاسخ های غلط ولی مشابه بین دانش آموزان است، بعنوان مثال فرض کنید جواب مسئله ای در یک امتحان ریاضی عدد ۱۵ است. حال اگر دو دانش آموز هر دو جواب مسئله را ۱۹ محاسبه کنند، معلم قاعدتاً باید به این مسئله شک کند که این دو شخص از روی یکدیگر تقلب کرده اند. حال وقتی یک مفهوم غلط هم در قرآن و اسلام وجود دارد و هم در کتابهای پیش از اسلام، میتوان به این نتیجه رسید که در اینجا تقلبی صورت گرفته است، بعنوان مثال وقتی از پیامبر بیسواد اسلام در مورد هلال ماه سوال میکنند، او پاسخ مضحک زیر را از طرف الله نقل میکند:

قرآن سوره بقره آیه ۱۸۹:

از تو درباره هلالهای ماه میپرسند، بگو: برای آن است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند...

و چون آشکار است که علت هلالی دیده شدن ماه مربوط به زاویه دیدی است که ما نسبت به ماه از روی زمین داریم و زاویه ای که خورشید از آن به ماه نور افشانی میکند و همین باعث شده بود که فیثاغورس به گرد بودن زمین پی ببرد، این پاسخ محمد آشکارا ناشی از نادانی او و الله، دوست تخیلی او است که دلیل وجود هلال ماه را این میداند که مردم بتوانند از آن برای تشخیص عبادات و حج استفاده کنند.

دکتر مسعود انصاری در کتاب [بازشناسی قرآن](#) صفحه ۲۱۹ شرح میدهد که محمد حتی همین استدلال پوچ و غلط را نیز از یهودیان که در کتابهایشان دلیل هلال ماه برای حج و عبادات و... توصیف شده است اقتباس کرده است.

ذکر این نکته از آنجا اهمیت دارد که این تقلب و دزدی ادبی در مورد همین قضیه گسترش کائنات نیز وجود دارد، یعنی این محمد نیست که

چنین حرفی را زده است، بلکه وی بازهم این مطلب را از یهودیان و بطور مشخص از کتاب تورات دزدی ادبی کرده است. این عبارت در واقع در کتاب اشعیای نبی که بیش از هزار سال قبل تر از محمد می زیسته است نیز، به گونه ای بدون ابهام آمده است.

تورات اشعیای نبی ۵۱:۱۳

آیا مرا که آفریننده شما هستم و زمین را بنیاد نهادم و آسمانها را بر آن گسترانیدم، فراموش کرده اید؟ ...

تورات اشعیای نبی ۴۲:۵

خداوند، خدایی که آسمانها را آفرید و گسترانید و زمین را و هرچه که در آن است بوجود آورد ...

لذا بهتر است اسلامگرایان بدانند که حتی اگر پیشبینی درستی هم شده باشد، امتیاز آن مربوط به یهودیان است نه اسلام، لذا این مسئله اساساً معجزه اسلامی نیست.

حال باید دید چرا در کتاب اشعیای نبی و محمد رسول الله از عبارت گسترش (با فرض اینکه در قرآن نیز به همین مفهوم آمده باشد)

استفاده شده است. در دیدگاه مالیخولیایی دینی خداوند بوسیله قرار دادن آسمانها، آبهای بهشت را از آبهای زمین جدا میکند و سپس آنها را به ۷ آسمان گسترش میدهد، و این گسترش دادن همیشه به این معنی بوده است تا اینکه هابل تئوری گسترش خود را ارائه داد و از آن پس اسلامگرایان به دروغپردازی جدید خود در لباس علم و دانش پرداختند. جالب است که در آیه بعدی یعنی آیه ۴۸ همین سوره نیز اشاره میکند که همان خدایی که لابد کائنات را میگستراند در حال فرس کردن و گستراندن زمین نیز هست، زیرا این دو فعل دقیقا به یک حالت آمده اند، بنابر این اگر فرض کنیم منظور واقعا این است که کائنات در حال گسترش است، پس باید فرض کنیم که زمین نیز در حال گسترش است، که چنین چیزی بازهم غیر علمی است زیرا زمین دیگر در حال گسترده شدن نیست و ماده جدیدی بدان اضافه نمیشود، بلکه حتی بزرگی قاره ها و صفحه های قاره ای نیز بطور متوسط به یک اندازه باقی مانده است.

نکته جالب اینجا است که نه اشعیای نبی و نه محمد هیچکدام تفاوت میان ستاره ها و منظومه ها را نمیدانسته اند، و حتی اگر قبول کنیم که

الله یا خداوند است که آسمانها را آفریده است و اوست که آنرا گسترش میدهد، و آسمانها را به معنی هر آنچه غیر از زمین بدانیم، بازهم این ادعای قرآن ادعای غلطی بیش نیست، زیرا این فاصله میان منظومه است که زیاد میشود نه فاصله میان تمام اجرام آسمانی، به عبارت دیگر فاصله میان ستاره ها و سیاره ها و اجرام آسمانی درون یک منظومه ثابت است و در مدار مشخصی در حال حرکت است. بنابر این حتی اگر این ادعای اسلامگرایان هم درست از آب در بیاید که قرآن به گسترش کائنات اشاره دارد، بازهم این یک حرف غیر علمی و غلط است و بر خلاف اصول فیزیکی و بویژه تئوری گسترش کائنات هابل است. و توجه داشته باشید که الله با فرق قائل شدن میان این دو چیز یعنی ستاره و منظومه میتواندست چه دانش و پیشرفت شگرفی را به محمد بیسواد و انسانهای دیگر تزریق کند، اما خوشبختانه او موجود تخیلی و باطلی بیش نیست.

معجزه زوجیت در جانداران

مسلمانان ادعا میکنند که قرآن به زوجیت جانداران اشاره میکند و هیچ کس قبل از قرآن نمیدانسته است که در میان تمام جانداران و بویژه گیاهان نر و ماده وجود داشته باشد. آیاتی که در این ادعا مطرح میشود از این قرار است:

سوره لقمان آیه ۱۰

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
كَرِيمٍ

آسمانها را بی هیچ ستونی که ببینید بیافرید و بر روی زمین کوهها را
بیفکند تا نلرزاندتان و از هر گونه جنبنده ای در آن بپراکند و از آسمان
آب فرستادیم و در زمین هر گونه گیاه نیکویی رویانیدیم

البته این ادعای مسلمانان در هیچ ترجمه رسمی از قرآن نیامده است و
همه عبارت «کل زوج کریم» را به هر گونه گیاه نیکو و یا عبارات مشابه
ترجمه کرده اند و این معجزه (!) قرآن نیز به نوعی با زور معجزه سازی

و کلاه برداری صورت میگیرد.

این آیه را مدعیان بصورت، همه گیاهان را زوج آفریدیم ترجمه میکنند.

سوره طه آیه ۵۳

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

کسی است که زمین را آرامگاه شما ساخت و برایتان در آن راههایی پدید آورد و از آسمان باران فرستاد ، تا بدان انواعی گوناگون از نباتات برویانیم

این آیه را نیز در پروسه معجزه سازی و کلاه برداری به «گیاهان مختلف را جفت جفت رویانیدیم» ترجمه میکنند.

سوره رعد آیه ۱۰

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

اوست که زمین را بگسترده ، و در آن کوهها و رودها قرار داد و از هر میوه جفت جفت پدید آورد و شب را در روز می پوشاند در اینها

عبرتهاست برای مردمی که می اندیشند

این آیه را نیز دین خویان به همه گیاهان را جفت جفت پدید آوردیم
ترجمه میکنند.

سوره هیس آیه ۳۶

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا
يَعْلَمُونَ

منزه است آن خدایی که همه جفتها را بیافرید ، چه از آنچه زمین می
رویاند و چه از نفسهایشان و چه از چیزهایی که نمی شناسند
این آیه را نیز شیادان دینی به «تمام جانداران را جفت جفت آفریدیم»
ترجمه کرده اند.

اما حال با توجه به اینکه ترجمه های مورد استفاده توسط شیادان دینی
کاملاً بی اساس و غلط هستند، فرض خواهیم کرد که قرآن به زوج
بودن گیاهان و جانوران دیگر اشاره دارد و ابتدا در مورد گیاهان و
سپس در مورد حیوانات توضیحات بیشتری را خواهیم داد.

باید توجه داشت که کشاورزی حتی چندین هزاره قبل تر از محمد مهمترین صنعت بشری حساب میشد و مردمان برای قرن‌ها به کسب تجربه در مورد گیاهان پرداخته بودند. تا جایی که گیاهان مختلف را با یکدیگر پیوند میزدند و میدانستند رفتار یک گیاه با سایر درختان چه تفاوت‌هایی دارد. میدانستند کدام تیره از درختان محصول بهتری تولید میکند و کدام درخت به چه مقدار آب و سایر رسیدگی‌ها نیاز دارد تا نتیجه بهتری بدهد. در دور افتاده ترین روستاهای ایران روستاییان برای قرن‌ها است که به درخت‌هایی که میوه نمیدادند درخت نره میگویند.

محمد در ناحیه ای می زیسته است که در آن نخلستانهای بسیار وجود داشته است و از مهمترین دارایی‌های انسانها درخت‌های نخلشان حساب میشده است. اعراب به خوبی میدانستند که درخت‌های نخل، نر و ماده دارند و برای هر چند درخت نخل ماده، یک درخت نخل نر کشت میکردند (معمولا نسبت درخت‌های نر و ماده که بصورت وحشی رشد میکنند به یکدیگر برابر است). و میدانستند که باید حتما عمل گرده افشانی (Pollination) انجام شود تا درخت‌های نخل ماده بتوانند خرما تولید کنند. از اینرو برای اینکه نتیجه بگیرند خود با دست خود این

عمل را انجام میدادند و هنوز هم تمام نخل داران این کار را انجام میدهند و حتی برای گلهای نخل نر نام آلت تناسلی مرد را در بسیاری از جاها از جمله در جنوب ایران برگزیده اند. این کار از زمانهای بسیار دور تا به امروز در تمام جاهایی که نخل کشت میشود انجام میگرفته و میگیرد.

از آنجا که کاشت، داشت و برداشت نخل از مهمترین فعالیتهای در میان برخی ملتها از جمله اعراب بوده است معمولاً برای این عمل گردافشانی احترام و اهمیت خاصی قائل بودند. بعنوان مثال تحقیقات تاریخی نشان میدهد که در بین النهرین رسوم ویژه ای برای این عمل وجود داشته است. آثار باستانی بدست آمده نشان میدهد که ساکنین شهر اور در حدود ۳ هزار سال قبل از میلاد مسیح جشن های خاصی را برای این عمل گرد افشانی برپا میکردند و گوهرها و جواهرات را به شکل شکوفه های نر درخت نخل در می آوردند که در تصویر نیز آمده است. حتی در لغتنامه سومری کلمه ای برای «جواهر به شکل شکوفه درخت نخل نر» وجود دارد که مختص این جواهرات است. ساکنین شهر اور که به سیستم چند خدایی اعتقاد داشتند حتی الهه ای را نیز برای این

عمل گرد افشانی و لقاح با نام اینانا «Inanna» در نظر گرفته بودند که علاوه بر سایر مسئولیت ها این مسئولیت را نیز بر عهده داشت. و سومریان میپنداشتند که این اینانا است که برکت او موجب پربار بودن درختان نخل میشود.

بنابر این اگر هم واقعا قرآن به این قضیه زوجیت در گیاهان اشاره داشته باشد که گویا ندارد، این چندان چیز عجیب و غریبی برای محمدی که ساکن عربستان بوده است حساب نمیشود. هزاران سال قبل از محمد مردمان بسیاری از این قضیه اطلاع داشته اند و بطور دقیق به آن در بسیاری از فرهنگ ها از جمله در میان مردمانی که در بین النهرین زندگی میکردند اشاره مستقیم شده است. همچنین میدانیم خرما بخش مهمی از رژیم غذایی اعراب در زمان محمد را تشکیل میداده است، بنابر این بار آوردن خرما نیز در میان اعراب یقیناً یک مهارت رایج بوده است و هرکس اندکی تجربه در این زمینه داشته باشد بزودی میفهمد که درخت خرما نر و ماده دارد، بنابر این میتوان حدس زد که محمد نیز از این طریق با این قضیه آشنا شده باشد. این حدس را حدیث زیر تایید میکند:

سنن ابن ماجه، باب تلقيح النخل حديث شماره ۲۵۶۴

حدثنا علي بن محمد، حدثنا عبید الله بن موسى، عن إسرائيل، عن سماك، أنه سمع موسى بن طلحة بن عبید الله، يحدث عن أبيه، قال مررت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في نخل فرأى قوما يلحقون النخل فقال « ما يصنع هؤلاء » . قالوا يأخذون من الذكر فيجعلونه في الأنثى . قال « ما أظن ذاك يغني شيئاً » . فبلغهم فتركوه ونزلوا عنها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال « إنما هو ظن إن كان يغني شيئاً فاصنعوه فإنما أنا بشر مثلكم وإن الظن يخطئ ويصيب ولكن ما قلت لكم قال الله فلن أكذب على الله » .

منقول است از علی بن محمد، از عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، که شنید موسی بن طلحه بن عبیدالله نقل کرده است: رسول خدا در حال عبور از نخلستان بود و کسانی را دید که به گرده افشانی درختان نخل مشغولند. پرسید «اینها چه میکنند؟». گفتند «از نر میگیرند و درون ماده میگذارند». گفت «فکر نمیکنم اینکار مفید باشد». پس اینرا به آنها گفت و آنها نیز دیگر گرد افشانی را ترک کردند. پس نبی (در زمان دیگری) به آنها گفت «آنچه من گفتم تنها

گمان من بود و من بشری مثل شما هستم و گمان ممکن است خطا باشد، ولی من نگفتم که این سخن الله است چرا که من به الله دروغ نمی‌بندم.»

حدیث بالا نشان میدهد که نه تنها محمد با تلقیح درختان خرما آشنایی داشته بلکه در زندگی خود یک حادثه نسبتاً تلخ هم داشته، یعنی یکبار به اعراب گفته که نیازی به تلقیح ندارند و بعد از اینکه متوجه اشتباه خود شده گفته که این اشتباه از جانب من بوده نه از جانب خدا! مشخص است که این سوتی تلخ در ذهن محمد ممکن است باقی مانده باشد و همین حادثه سبب شده که او بیاموزد که گیاهان نیز نر و ماده دارند. و وقتی چنین دانشی در آن دوره وجود داشته است دیگر نمیتوان اشاره به آن در قرآن را یک معجزه دانست.

اما مسئله ای که توجه را جلب میکند این است که اگر قرآن واقعا گفته باشد که همه گیاهان نر و ماده دارند این نیز باید یکی از خطاهای علمی قرآن در کنار سایر خطاهای قرآن تلقی شود چرا که این حرف اساساً بی اساس است.

بسیاری از گیاهان هستند که نر و ماده ندارند، و شکوفه های نر و ماده را هر دو در خود تولید میکنند. بعنوان مثال کدو یا تمام گیاهانی که مانند درخت مو رشد میکنند حاوی شکوفه های نر و ماده در خود هستند به این دسته از گیاهان Hermaphroditic گفته میشود. بسیاری از سایر گیاهان همچون هویج، سیب زمینی، گندم، ذرت و... نیز از همین دسته از گیاهان محسوب میشوند. لذا این حرف قرآن اساساً اشتباه و غلط است.

و اما در مورد جانوران، به نظر نمیرسد نگاه کردن به شتر، اسب، گوسفند، ملخ نر و ماده و به این نتیجه رسیدن که همه حیوانات نر و ماده هستند کار دشواری باشد. محمد تقریباً هر روز با این جانوران برخورد میکرده است و می دیده است که این جانوران نر و ماده هستند، ولی آیا این نیاز به هوش و یا دخالت الهی دارد که محمد دریابد همه حیوانات اطرافش نر و ماده هستند؟ آیا نر و ماده بودن حیوانات از خورشید برای انسانها روشنتر نیست؟

اما جالب اینجاست که در گونه های مختلف جانوری (بویژه بی مهرگان) نیز گونه های جانوری هم نر هم ماده (Hermaphroditic) بسیاری

وجود دارد. از جانوران پر سلولی همچون حلزونها و کرمها گرفته تا جانوران تک سلولی همچون ویروسها و باکتریها، بسیاری از جانوران در واقع گونه های نر و ماده جدا از یکدیگری ندارند، بنابر این باز هم اینجا قرآن در صورتی که ادعای دین خویان درست باشد، دچار اشتباه فاحشی شده است. در برخی موجودات مانند گروه هایی از خانواده قارچها (Fungi) حدود ۱۶ نوع جنسیت مختلف وجود دارد که همگی نمیتوانند باهم تولید مثل از طریق تماس جنسی کنند.

عده ای دیگر از دین خویان نیز ادعا میکنند این آیه به معنی این است که همه چیز بصورت زوج آفریده شده است، از این افراد باید پرسید زوج حلزون و سرخس چیست؟ زوج سیب زمینی چیست؟ زوج زمین چیست؟ زوج انسان دو جنسیتی چیست؟

پدید آمدن جانداران از آب

دریاها همیشه و همچنان از شگفتی های جهان حساب میشوند، عمق دریاها و ناتوانی بشر در دریافتن حقایق آنها همیشه باعث شده است که دریاها همیشه مادر افسانه ها و اسطوره ها بوده و باشند و داستانهای زیادی راجع به دریاها و موجودات درون آن از روزگاران پیشین تا امروز آمده است. ندانستن و ندیداً همواره عامل پیدایش خدایان و موجودات افسانه ای بوده است و بسیاری از ادیان باستانی برای دریا خدای جداگانه ای در نظر می گرفتند. در هر کجا دریاچه ای وجود دارد مردم روستایی و بومی ادعا میکنند که در آن دریاچه اژدهایی وجود دارد و دریاچه هایشان اسرار آمیز هستند.

این اسرار آمیز بودن و جالب بودن دریاها، و وسعت دریاها نظر بشر را همیشه به خود جلب کرده است و بشر را به این نتیجه رسانده است که دریا باید منشع حیات و اسرار هستی باشد. این اندیشه به قرآن هم راه یافته است و البته امروز نیز دانش نیز این قضیه را تایید میکند که منشع حیات آب است و موجودات زنده از آب پدید آمده اند. از این گذشته همه انسانهای روی زمین میدانند که بدون آب هیچ موجودی

نمی‌تواند زندگی کنند و موجودات زنده بدون وجود آب خواهند مرد،
بنابر این شاید اولین منشی که می‌توانستند برای جانوران در نظر
بگیرند، آب بوده است. از این گذشته مقدار زیادی از حجم بدن انسان را
مایعات و آب تشکیل می‌دهد که این خود دلیل دیگری بر این بوده است
که انسانهای زیادی فرض کنند که انسانها از آب پدید آمده‌اند.
مسلمانان ادعا میکنند که این ادعا که در قرآن مطرح شده است، و از
آنجا که هیچ کس در آن دوران این را نمیدانسته است پس معجزه
علمی قرآن است و پیش بینی اسلام است که امروز صحیح از آب در
آمده است. البته ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه قرآن بدین مسئله
اشاره میکند درست است و بر خلاف سایر ادعاهای اسلامگرایان در
مورد معجزات علمی قرآن، این مورد بطور دقیق و شفاف در قرآن
چندین بار از جمله در (سوره ۱۱ آیه ۷، سوره ۲۱ آیه ۳۰، سوره ۲۵
آیه ۵۴، سوره ۲۴ آیه ۴۵) آمده است. اما آیا واقعا این قرآن است که
این معجزه را انجام داده است؟ آیا قبل از نوشته شدن قرآن کسی از
این قضیه خبر نداشته است؟

قطعاً اینگونه نیست. تالس فیلسوف و دانشمند یونانی شخصی است که

بیش از ۱۰۰۰ سال قبل از محمد زندگی میکرده است. بسیاری معتقدند تالس اولین دانشمند حقیقی تاریخ بشر است که برای اولین بار علوم را از اسطوره ها جدا کرد و علم حقیقی یعنی بررسی دنیا بدون اعتقاد به اینکه خدایان و جانوران متافیزیکی بر آن تاثیری دارند، را بنا نهاد. در مورد زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست مگر اینکه او قطعا در سال ۵۸۵ قبل از میلاد زنده بوده است زیرا کسوفی را که در ۲۸ ام ماه می آن سال انجام گرفت با موفقیت پیشبینی کرده بود. تالس یک تاجر بود و علوم مختلفی را جمع آوری کرد و به یونان معرفی کرد، از جمله علمی که او در آن شهرت دارد هندسه است. در هندسه هنوز هم قضیه ای به نام تالس وجود دارد مبنی بر اینکه خطوطی که دو خط موازی را قطع کنند، اندازه های متناسب پدید می آورند. وی همچنین اولین کسی است که ثابت کرده است یک قطر دایره را به دو قسمت تقسیم میکند. از قضیه تالس در دوران حیات او برای یافتن ارتفاع اهرام مصر و امروز برای یافتن ارتفاع کوه ها استفاده میشود.

از تالس امروز هیچ کتابی باقی نمانده است اما اندیشه های او در کتابهای سایر اندیشمندان یونانی از جمله کتاب متافیزیک ارسطو باقی

مانده است. تالس معتقد بود که زمین همانند یک سیلندر و یا دیسک است و خورشید و ماه دایره وار دور آن چرخش میکنند، این دقیقا دیدگاهیست که بعدها در ادیان نیز راه یافت و ادیان سامی از جمله اسلام بر اساس این دیدگاه شکل گرفتند که در آنها زمین مرکز کائنات است، این دیدگاه حدود ۲۰۰۰ سال، یعنی تا زمان انقلاب کوپرنیکوسی در بسیاری از افکار نفوذ کرده بود البته تالس اولین دانشمند ثبت شده است که چنین چیزی را بیان کرده بود، و الا اعتقاد بر این است که خود این ایده آموخته شده از مصریان و بابلیهای باستان است. از جمله سایر اندیشه های تالس اندیشه تکاملی بود که او آنرا بنیاد گذاشته بود. وی معتقد بود موجودات از آب بوجود آمده اند و حیوانات برتر از حیوانات فرو تر و انسان هم همچون باقی جانوران نتیجه تکامل است، وی معتقد بود انسان از ماهی بوجود آمده است. وی معتقد بود جهان بطور کلی از عناصر چهارگانه ای بوجود آمده است. و چقدر جالب است قرآن نیز هروقت میخواهد بگوید چیزی از چه بوجود آمده است از همان عناصر استفاده میکند، شیطان از آتش بوجود آمده است و انسان از خاک. بنابر این تالس و بعد از او دانشمندان زیادی معتقد

بودند حیات از آب آغاز شده است، در واقع دانشمندان ماتریالیست همچون تالس به سختی میتوانستند منشاء دیگری برای حیات غیر از آب در نظر بگیرند و این عقیده تا امروز نیز باقی مانده است. تالس معتقد بود اولین عنصر آب بوده است و این عقیده را با مشاهده سنگواره ها توسعه داده بود. رودولف کارناپ از فلاسفه مهم علم میگوید تالس معتقد بود «آب گوهر و اصل جهان است» (۱).

اما علاوه بر دانشمندان و فیزیک دانان باستانی، در ادیان نیز این عقیده که موجودات زنده از آب بوجود آمده اند ریشه ای بسیار کهن دارد. یکی از قدیمی ترین ادیانی که هنوز هم طرفداران بسیاری دارد بودائیسیم است. پیروان این دین نیز بیخدا هستند و به هیچ نوع خدایی معتقد نیستند، هرچند به روح و تناسخ روح معتقدند. بودا نیز بیش از هزار سال قبل از محمد زندگی میکرده است و در کتاب پیدایش یا خلقت آگانا سوتا (Aganna Sutta) آیه ۱۱ بطور مشخص به این قضیه که موجودات از آب بوجود آمده اند و غیر از آب هیچ چیز در ابتدا وجود نداشته است اشاره میکند. بنابر این حتی اسلام اولین دینی نیز نیست که به این قضیه اشاره مستقیم دارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که به دلیل اینکه قرآن کتاب محکم و کاملی نیست واقعا نمیتوان دانست که حرف قرآن در مورد یک قضیه چیست. قرآن دارای تناقضات بسیاری هست بوجود آمدن موجودات از آب که قضیه ای صحیح است و در تضاد با علم نیست نیز خود در تناقض جدی است با سایر آموزه های اسلام. همانطور که میدانیم قرآن بر اساس فرضیه باطل خلقت (اینکه انسان توسط خدا ساخته شده و بصورت انسان به زمین فرستاده شده و اولین انسان وجود داشته است و سایر انسانها از نسل اولین انسان یعنی آدم هستند) که خود کپی برداری شده از یهودیت و در آنجا نیز کپی شده از آثار زرتشتی است، بنا نهاده شده است. قرآن دم از آفرینش دو انسان اولیه به نام آدم و حوا میزند. چطور میتواند همزمان معتقد باشد که انسانها هم به شکل خلقت آدم و حوا بوجود آمده اند، و هم، همه موجودات از آب در آمده اند؟ مشخص است که پدید آمدن و تکامل شدن انسانها از آب و خلقت یکباره انسانها دو قضیه کاملا متناقض هستند و جمع آنها باطل است. چنانکه امروزه دو تئوری خلقت و تکاملهمواره در روبروی هم قرار گرفته اند و مذهبیهون بسیاری بطوری مضحک تکامل را همچنان رد

میکنند. البته دینداران در سطوح جهالت مختلفی بسر میبرند، مثلاً کلیسای کاتولیک در سال ۹۸ اعلام کرد که تئوری تکامل را پذیرفته است، و داستانهای کتاب مقدس و داستان آدم و حوا میتوانند تنها داستانهای آموزنده و اسطوره ای باشند، اما مسلمانان که در مسابقه جهالت همواره رتبه نخست را دارند هرگز قبول نخواهند کرد که قرآنشان جز مثنوی افسانه و داستان و اسطوره همچون سایر اسطوره ها و افسانه ها مثل سیندرلا و پینوکیو نیست. به نظر میرسد پیامبر اسلام در مورد این قضیه دچار گیجی شده است و نتوانسته است حکم مشخصی را در این مورد صادر کند بنابر این دست به دوپهلوی صحبت کردن زده است و هر دو تئوری را و بعبارتی هر آنچه میشنیده است به الله بیچاره چسبانده است.

منابع

۱- Philosophy and Logical Syntax, Chap. «The Rejection of Metaphysics», Metaphysics

معجزه تخم مرغی شکل بودن زمین

مسلمانان ادعا میکنند که قرآن دارای معجزه علمی است، یکی از آن معجزات که بسیار آنرا مطرح میکنند، این است که زمین تخم مرغی شکل است، و الله قبل از اینکه حتی کسی بداند زمین گرد است شکل هندسی دقیق زمین را در قرآن تشریح کرده است.

سوره النازعات آیه ۳۰

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا

و پس از آن زمین را بگسترده ،

بدون استثنا در تمام ترجمه ها، چه به فارسی و چه به انگلیسی فعل دحاها به گسترش دادن و یا مشابه آن ترجمه شده است، اما اسلامگرایان دست خالی، برای معجزه سازی ترجمه های بسیار مضحک و دروغینی را از این کلمه در سالهای اخیر بوجود آورده اند که مغز هیچ بنی بشری بدانجا نمیرسد.

برخی بی شرمانه این کلمه را حتی به «به دور خود چرخیدن» ترجمه کرده اند، و ادعا میکنند که در قرآن به چرخش و حرکت زمین اشاره

شده است.

مسلمانان همچنین با ترجمه کردن کلمه «دحها» به تخم مرغی شکل، ادعا میکنند که قرآن قبل از همه کتابها به گرد بودن زمین اشاره کرده است.

فرض را بر این میگذاریم که این آیه واقعا به معنی تخم مرغی شکل بودن زمین باشد، حال آیا واقعا زمین شکل تخم مرغ را دارد؟

واقعیت این است که زمین به دلیل حرکت وضعیش کاملا کروی شکل نیست. اما زمین به هیچ عنوان تخم مرغی شکل نیست (مگر اینکه مرغهای عربستان کروی تخم بگذارند). زمین بیشتر شبیه کره است تا تخم مرغ، زمین در واقع شباهت بسیار زیادی به کدو تنبل دارد.

اسلامگرایان بهتر است قبل از معجزه سازی اندکی مطالعه داشته باشند، و حداقل با شیادی ثابت کنند که زمین شکل کدو تنبل است.

شعاع زمین در خط استوا برابر $6,378 \text{ km}$ و در قطبهای زمین برابر $6,356 \text{ km}$ است. و همین باعث میشود که زمین کره کامل نباشد اما هرگز شبیه تخم مرغ نیست! برای اینکه شبیه تخم مرغ باشد الله باید

به مقدار قابل توجهی در قوانین فیزیکی دست میبرد. هر مزد (ژوپیترا، مشتری) سیاره ایست که هر ۱۰ ساعت یکبار دور خود میچرخد، این سیاره حتی از زمین نیز کدویی شکل تر است، شعاع آن بر روی خط استوایش ۶۶,۵۵۰ km و در قطبهایش ۷۰,۸۵۰ kb است. حتی مشتری هم شبیه تخم مرغ نیست.

خط استوای یک تخم مرغ از خط استوای یک کره با همان شعاع قطبی کوچکتر است، در حالی که در مورد زمین اینچنین نیست! در واقع طول خط استوای زمین بطور بسیار اندکی، بزرگتر از خط استوای یک کره با همان شعاع قطبی است.

تخم مرغ در واقع یک بیضی دوار کشیده شده است، در حالی که زمین در واقع یک کره فرو رفته و پخ شده است.

معجزه عدد ۱۹ و ماجرای رشاد خلیفه

به نظر من یک توضیح ساده ریاضی که توسط عوام نادیده گرفته میشود، این مسئله را خیلی راحت تر حل میکند. میدانیم باقیمانده حاصل از تقسیم یک عدد بر عدد دوم، همواره عددی است کوچکتر از عدد دوم. از این قضیه بسیار ساده و روشن در مبحث «[الگوریتم تقسیم](#)» در ریاضیات استفاده میشود.

در اینجا عدد دوم ۱۹ است، به عبارت دیگر هر عدد صحیحی مانند a را میتوان بصورت $a = x * 19 + b$ نوشت، که x و b هر دو اعدادی صحیح و مثبت هستند و $b < 19$.

برای مثال فرض کنید کتابی ۱۲۵۱۹۷۱۱ بار از حرف «پ» استفاده کرده باشد. پس خواهیم داشت: $12519711 = 658932 * 19 + 3$ ، در اینجا $b = 3$ و $3 < 19$.

به عبارت دیگر اگر هر عددی را بر عدد ۱۹ تقسیم کنید، باقیمانده این تقسیم عددی خواهد بود کوچکتر از ۱۹. و برای اینکه آن عدد اولیه بر ۱۹ بخش پذیر باشد تنها کافی است اختلاف میان عدد ۱۹ و عدد

باقیمانده را با عدد اولیه جمع کنید. یعنی در کتاب بالا کافیت بجای ۱۲۵۱۹۷۱۱ بار استفاده از واژه پ سه بار دیگر از آن استفاده کنید که در مجموع بشود ۱۲۵۱۹۷۱۴ بار، از آن لحظه به بعد تعداد تکرار واژ پ بر ۱۹ بخش پذیر خواهد بود.

بنابر این روشن است که تقسیم پذیر بودن دفعات تکرار یک واژه، کلمه یا هر چیز دیگر بر یک عدد خاص، علی رغم اینکه افراد نادان را شگفت زده میکند ابداً حتی کار دشواری نیست چه برسد به اینکه معجزه باشد. برای اینکه هر کتاب نوشته شده به زبان عربی را به کتابی تبدیل کرد که تعداد حروف استفاده شده در آن همگی بر عدد ۱۹ بخش پذیر باشند نهایتاً میتوان با اضافه کردن حد اکثر یک صفة به آن کتاب، به این مهم دست یافت، لذا اینکار حتی اگر واقعی هم باشد ابداً کار دشواری نیست و همچون طراحی یک جدول کلمات متقاطع تنها به اندکی دقت لازم است. البته اگر نویسنده مجاز باشد مانند قرآن از حروف مقطعه نیز استفاده کند که دیگر این کار فوق العاده آسان خواهد شد و به دقت نیز لازم نیست.

همانطور که گفته شد این مسئله آنقدر که اسلامگرایان مردمفریب

اشاره میکنند پیچیده نیست، برای مثال نگارنده این مطلب در مدت ۱۰ دقیقه ۱۰ جمله ۱۹ حرفی را اینگونه آفرید:

«پیامبر اسلام آدمکش بود»

«قرآن همان تازینامه است»

«من جملات راستین می سازم»

«معجزه داشتن چه آسان است»

«من یک خردگرای نیکو هستم»

«محمد تازی بی اعجاز است»

«ماده هرگز خالقی ندارد»

«الله موجودی خیالین است»

«مذهب شیعه مزخرف می باشد»

«و این آخرین جمله آرش است»

بنابر این اگر این اتفاق واقعا در قرآن افتاده باشد نیز چندان دارای

ارزش نیست، و به هیچ عنوان نمیتوان آنرا معجزه نامید. چنانچه هر کتابی را میتوان با اندک تغییرات به چنین کتابی تبدیل کرد. و نکته جالب دیگر این است که حرفهای رشادخلیفه به قدری پوچ و دروغین هستند که کشورهای مختلف اسلامی که در آنها اینترنت را بر اساس قوانین اسلامی سانسور میکنند، دسترسی به تارنماهای مربوط به این قضیه را مسدود کرده اند. زیرا ادعای راشد خلیفه را کذب و کفر آمیز تشخیص داده اند. رشاد خلیفه از جانب مسلمانان به دلیل ادعای پیامبری خود به مرگ محکوم شده بود.

کلمه یوم (روز) ۳۶۵ بار در قرآن تکرار شده

یکی از معجزاتی که برای قرآن نام میبرند، معجزه تکرار شدن واژه یوم روز به تعداد ۳۶۵ بار در آن است و از آنجا که هر سال برابر ۳۶۵ روز است، نتیجه میگیرند که این مساله ثابت کننده منشاء غیرزمینی و خدایی این کتاب است.

این ادعا پیشتر در نوشتارهای گوناگونی مورد بررسی و تشکیک قرار گرفته است. مهمترین آنها را آرش بیخدا به قلم دکتر میرزا روشنگر منتشر کرده است. لذا در این نوشتار من قصد مطرح کردم آمار و ارقام موجود در قرآن را ندارم. چه اینکه امروزه با موتورهای جستجوی فراوان چه به فارسی و انگلیسی و عربی که بر روی اینترنت وجود دارد می شود تعداد تکرارهای یک واژه را در این کتاب دریافت. در همان مقاله نیز تک تک تکرارهای واژه یوم در قرآن آورده شده است و بطور خلاصه باید گفت واژه یوم در قرآن بدون پسوند و پیشوند ۲۶۹ تکرار و بطور ترکیبی با هر پسوند و پیشوندی ۴۷۴ بار تکرار گردیده است.

ولی پس منظور من از این نوشتار چیست؟ من در این مقاله تلاش دارم جنبه دیگری از این معجزه را بررسی کنم. اگر بپذیریم که قرآن کنونی کتابی است که در زمان محمد موجود نبوده و بعدها در زمان عمر و عثمان گردآوری شده و دستکم یکبار نیز زیر تیغ جراحی مجدد قرار گرفته، پس تشکیک در معجزات اینچنینی آن یک عمل عقلانی است. ولی اگر معتقد باشید که این قرآن به همین شکل و ترتیب سوره‌ها و آیات مستقیم در چاپخانه الله در عرش کبریا چاپ گردیده است نخست باید سیری در تاریخ اسلام بکنید سپس به ادامه مطلب با این فرض رجوع کنید.

بیاید تصور کنیم که قرآن به همین صورت در کتابخانه الله در آسمان چاپ و توسط پیک بادپای جبرئیل به محمد وحی شده است. بسیار خب، با این فرض اکنون دیگر گردش و تحقیق در متون آن به نیت یافتن معجزاتِ عددی توجیه پذیر خواهد بود. باز هم بیاید تصور کنیم که واژه یوم تعداد تکراری برابر ۳۶۵ بار در قرآن دارد. خب با این فرض‌های تو در تو و غیرواقعی احتمالن به این نتیجه غیرواقعی نیز می‌رسیم که چون تعداد روزهای "سال" برابر ۳۶۵ روز است، پس این

یک معجزه در قرآن است.

نکته در همین واژه و مفهوم سال است که داخل گیومه قرار داده شده. سال، واحد زمان است که چنین قرارداد شده است که مدت زمان گردش یکبار زمین به دور خورشید در نظر گرفته می‌شود. در تمدن‌های باستان که حرکت وضعی و انتقالی زمین چندان بر مردم روشن نبود، ملت‌های پیشرفته‌تری مانند ایران و چین، سال خود را بر اساس ۳۶۵ روز طبقه بندی کرده می‌کردند. در نتیجه هر واقعه‌ی فصلی در یک سیکل ۳۶۵ روزه یکبار تکرار می‌شود. از آنجا که این گاهشماری در جنبه‌های گوناگون زندگی از کشاورزی و باغبانی گرفته تا تجارت و سفر به بازارهای همسایه اهمیت فراوانی داشت، لذا رابطه مستقیمی با پیشرفته بودن آن تمدن داشته است. آنها متوجه شدند که سیکل تکرار فصل‌ها و رویدادهای فصلی هر ۳۶۵ روز یکبار است. تمدن‌های دون پایه‌تر مانند ساکنان شام و حجاز بی بهره از این دانش بودند و ساده‌ترین روش گاهشماری را که همانا سپری شدن یک سیکل از تغییر شکل در کره ماه است برگزیدند. هتا در بین یهودیان نیز گاهشماری مبتنی بر ماه‌های قمری، حال چه با انگیزه‌های دینی یا

انگیزه‌های دانشی (که البته هر دو یک خواستگاه دارند)، رواج داشته است. بر این پایه، سال در بین اعراب از دیرباز تا صدر اسلام و دوران اسلامی تاکنون به معنی ۳۵۴ یا ۳۵۵ روز است که به سال قمری معروف می‌باشد.

الله در سوره توبه (۹) آیه ۳۶ می‌گوید: «در حقیقت شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [حرام است این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است». پرسش اینجاست که چطور منظور قرآن از سال و ماه، روش جاری اعراب صدر اسلام بوده است ولی اکنون برخی ماله کشان و دستاربندان اسلامی که به دنبال معجزه در قرآن‌اند تعداد ۳۶۵ تکرار از واژه یوم در قرآن یافته‌اند و آن را به معنی معجزه قالب کرده‌اند؟ الله در قرآن بارها بر ماه جاری اعراب صحنه گذارده است. در آیه ۲۲۶ سوره بقره مدت دوری زن‌های طلاق داده شده از همسرانشان را ۴ ماه اعلام می‌کند. در آینه ۲۳۴ این مدت را برای زنانی که

شوهرشان مرده باشد ۴ ماه و ۱۰ روز محاسبه می‌کند. چطور است که همه جا بر این «ماه» قمری صحه گذارده و آن را مبنای احکام اسلامی مانند، حج، عده نگاه داشتن، حرام شدن ماه‌های چهارگانه، روزه داری، برتری شب قدر بر هزار ماه قمری و تمام سایر احکام و مسائل دینی اسلام قرار داده ولی در هنگام معجزه عددی، به جای آنکه مطابق گفته خودش شمار ماه‌ها برابر ۱۲ ماه قمری یعنی ۳۵۵ روز باشد برابر شده است با ۳۶۵ روز یا ۱۲ ماه شمسی؟

به عقیده اینجانب این مساله بیش از هر چیز نشان از این دارد که ذهن پدید آورنده این معجزه احتمالاً یک ذهن ایرانی بوده است. تاریخ گواه اینست که اعراب پس از تازش به ایران و تربیت دینی ایرانیان که شوربختانه با بیش از ۲ قرن کشت و کشتار و قتل و خونریزی و برده داری و زن بارگی همراه بود، توانستند دین خود را به مدد متفکران ایرانی که اکنون دیگر مسلمان شده بودند اندکی جلای علمی و فلسفی بدهند. همچنان نیز کسانی که هنوز به دنبال معجزات این چنینی در قرآن هستند بیشتر در بین ایرانیان زندگی می‌کنند. چنین پدیده‌هایی کمتر در جوامع خود اعراب که نسبت ملی-میهنی و هویتی با این دین

بیابانی دارند یافت می‌شود. گویی که ایرانیان در حفظ بیضه اسلام کاسه داغتر از آش هستند.

به هر روی جدای از اینکه ادعای تکرار ۳۶۵ بار واژه یوم در قرآن یک ادعای دروغ و یاوه است، ولی چنانچه فرض هم بر این باشد که این ادعا واقعیست، چیزی بر حقانیت قرآن افزوده نمیشود. اگر قرار بود تعداد تکرار واژه روز مساوی با تعداد روزهای یک سال باشد، باید این رقم حدود ۱۰ بار کمتر از روزهای سال خورشیدی می‌بود تا منطبق بر گاهشماری اعراب و الله که خدای قومی قبیله‌ایشان است باشد.

ولی پرسش دیگری نیز که اینجا ارزش مطرح شدن دارد اینست که اگر تعداد این تکرار در قرآن برابر بود با ۳۰ یا ۲۹ چطور؟ آیا باز هم معجزه بود؟ در چه صورتی می‌شد چنین نتیجه گرفت؟ فرض کنید شما قرآنهایی دارید که از هر نظر شبیه هم هستند و تنها در همین تعداد تکرار مختلفند. یکی ۳۰ (یا ۲۹؟) بار واژه یوم را تکرار کرده و دیگری ۳۶۵ (یا ۳۵۵؟) بار. آنگاه کدام را معجزه می‌دانستید؟

معجزه رب المشرقین و المغربین

یکی از مسائلی که زیاد از سوی مسلمانان مطرح میشود قضیه رب المشرقین و رب المغربین است. مسلمانان سعی میکنند بگویند که در قرآن راجع به مسائل علمی ای که بشر امروز به آنها رسیده است اشاراتی وجود دارد که ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن نوشته شده است و این را حتی به عنوان معجزات علمی قرآن! مطرح میکنند. آنها میگویند که با دیدن این جملات در قرآن به حقانیت و اصالت اسلام پی برده اند و مسلمان شده اند.

در این نوشتار سعی من بر این است که این قضیه رب المشرقین و رب المغربین را مورد بررسی قرار دهم و نشان دهم که این ادعا تا چقدر پوشالی و خالی از واقعیت است.

چرا در سوره الرحمن به دو مغرب و دو مشرق اشاره شده است؟

سوره الرحمن (بخشایشگر) ۵۵ امین سوره قرآن و از سوره های مدنی قرآن است که این آیه عجیب غریب در آن آمده است. اگر این سوره را مطالعه بفرمایید خواهید دید که علاوه بر دو مغرب و دو مشرق (آیه

۱۷) به دو دریا که پیش راند تا به هم رسیدند! (آیه ۱۹)، به دو مروارید و مرجان که از آن بیرون می آید (آیه ۲۲) دو بهشت (آیه ۴۶) دو چشمه که در آن دو بهشت جاری است (آیه ۵۰) دو نوع میوه (آیه ۵۲) دو بهشت دیگر (آیه ۶۲) دو درخت و دو میوه (آیه ۶۸) صحبت میکند و مشخص و پرواضح است که سوزن الله روی عدد دو گیر کرده است و همه چیز دریا، بهشت، میوه، درخت و باقی را دوتا دوتا میبیند و میتوان گفت مشرق و مغرب نیز دچار این ادبیات مسخره و ضعیف خداوند شده اند. خداوند در این سوره به عدد دو گیر داده است و علاقه زیادی نسبت به این عدد نشان داده است و احتمالاً اگر قرار بود چیزهای دیگری هم توصیف بکند آنها را دو تا دوتا طبقه بندی میکرد. بنابر این میتوان گفت که دلیل اینکه در قرآن به دو مشرق و دو مغرب اشاره شده است این است که این آیه در سوره الرحمن آمده است و در سوره الرحمن خداوند همه چیز را دو تا دوتا میبیند و از اینها گذشته کلا خداوند حالت روانی پیدا کرده است به طوری که بعد از هر آیه یکبار میگوید «پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار میکنید؟» و یک حرف بی معنی خود را ده ها بار تکرار میکند.

آیا خداوند همیشه مشرق و مغرب را دوتا دو تا میبیند؟!

اگر قرآن به دو مشرق و دو مغرب اشاره کرده است برای اینکه به ما خبر بدهد کره زمین گرد است، باید جاهای دیگر هم از دو مغرب و دو مشرق صحبت میکرد، اگر از نظر خداوند بر روی زمین دو مشرق و دو مغرب وجود دارد پس باید همیشه همینطور باشد، و در جاهای دیگر نیز مشرق و مغرب را دوتا دوتا بیاورد اما با خواندن آیات زیر میتوان به نظر قبلی که احتمالاً سوزن خداوند روی عدد دو گیر کرده و چون به دو گیر داده است مشرق و مغرب را نیز مثنی آورده است قوت بیشتری داد و دانست که مثنی بودن شرق و غرب در این آیه به دلیل قرار گرفتن آن در سوره الرحمن است.

آیه ۲۵۸ سوره ماده گوساله (بقره) (ابراهیم گفت خداوند خورشید را از مشرق، برآورد، تو اگر میتوانی آنرا از غرب در آور.) در این آیه ابراهیم میگوید که خداوند خورشید را از مشرق بر آورد تو اگر میتوانی آنرا از غرب در بیاور، شایان ذکر است که عده زیادی از فرومایگان اعتقاد دارند زمانی که امام زمان ظهور کند خورشید از مغرب در می آید، و این با خود قرآن در تضاد است مگر مسلمانان معجزه کنند و بگویند منظور از

این خورشید خورشید دیگریست و از این اراجیف که میگویند...

آیه ۴۰ سوره معراج (پس قسم به خدای مشرق و مغرب که ما قادریم).
در این آیه خداوند، خود را خداوند یک مشرق و یک مغرب میداند، نه
دو مشرق و دو مغرب

آیه ۹ سوره مزمل (خدای مشرق و مغرب که خدایی جز او وجود ندارد،
پس او را برای خود وکیل و نگهبان انتخاب کن) در اینجا نیز خداوند از
یک مشرق و مغرب صحبت میکند.

آیه ۱۷ سوره الرحمن (پروردگار دو مشرق و پروردپار دو مغرب) در
اینجا خداوند قاطبی میکند و از دو مشرق و دو مغرب صحبت میکند و
خود را خدای آن دو میداند.

آیه ۵ سوره صافات (خدای آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست و خدای
شرق ها (این آیه یکی از شاهکارهای قرآن است که روانی بودن الله را
کاملاً مشخص میکند، این بار شرق نه یکیست، نه دوتاست، بلکه بیش
از این صحبت هاست. مسلمانان برای این کلمه شرقها دیگر چه قصه
ای میخواهند بسازند؟ چرا آنها ربط نمیدهند به یک کشف بشری دیگر؟

مسلماً صبر خواهند کرد که در آینده اختراعی بشود و آنرا به کتاب مسخره خود قرآن بچسبانند. ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه خداوند از گرد بودن زمین خبر میدهد را میتوان با همین آیه رد کرد.

آیا در کره دو مغرب و دو مشرق وجود دارد؟

بعد از ذکر همه این مطالب و روشن کردن دلیل اینکه چرا در قرآن به دو مغرب و دو مشرق اشاره شده است باید به این پرداخت که آیا در یک کره دو مغرب و دو مشرق وجود دارد؟ متأسفانه مانند بقیه ادعاهای مسلمانان در مورد معجزات علمی قرآن، علوم مربوط به این موضوع نیز تنها در نزد مسلمانان است و فقط مسلمانان میدانند با کدامین قوانین هندسی یا جغرافیایی ای در یک کره دو مشرق و دو مغرب وجود دارند. با توجه به اینکه یک عده از علوم تنها نزد مسلمانان است مانند قضیه بزرگ هیکل بودن و جلو بودن سن بلوغ در زنان سن عربستان (بیولوژی اسلامی) در ۱۴۰۰ سال پیش که هیچ بیولوژیستی از آن اطلاع ندارد و این فقط حرفیست که مسلمانان میزنند، یا قضیه فواید روزه و آب و غذا نخوردن برای بدن انسان (پزشکی اسلامی) و یا قضیه هفت آسمان (کیهان شناسی اسلامی) و هزاران مسئله دیگر، این قضیه

نیست احتمالاً جزو همان علوم اسلامی (هندسه و یا جغرافیای اسلامی) است.

اما با توجه به علومی که ما نامسلمانان داریم، بر روی زمین قطب مغناطیسی ای وجود دارد که هر آنرا اگر بصورت معلق قرار گیرد قطب جنوبش به سمت آن خواهد چرخید و به آن قطب مغناطیسی زمین میگویند، قطب مغناطیسی زمین در حال حرکت است بنابر این یک قطب و جهت ثابت برای آن نیاز است که مورد توافق همه انسانهاست و ما شمال را با آن میشناسیم، وقتی شمال را اینگونه تعریف کنیم برای آن جنوب و شرق و غرب نیز مطرح خواهیم کرد، حال چگونه میتوان دو مشرق و دو مغرب داشت؟ آیا با داشتن دو مغرب و دو مشرق به داشتن دو شمال و دو جنوب نیز نیاز نخواهیم داشت؟ آیا میتوان یک شمال علاوه بر شمال حقیق فرض کرد؟!

بنابر این دو مغرب و دو مشرق بیشتر شبیه یک شوخی و جوک است تا یک قضیه علمی و هندسی، و فقط مسلمانان هستند که بلد هستند. از این قصه ها نتیجه بگیرند که قرآن به گرد بودن زمین اشاره میکند. شما هرگونه که فرض کنید نمیتوانید برای یک کره دو مشرق و دو

مغرب در نظر بگیرید و اگر هم بتوانید با هزار کلک و تکنیک این کار غیر علمی را انجام دهید، خواهید دید که این ویژگی تنها مربوط به کره نیست و سایر اشکال هندسی فضایی نیز این حالت را دارند، مانند هرم، مکعب مربع، مخروط و...

آیا از نظر قرآن زمین کره است؟

«زمین صاف است، هر کس با این ادعا ستیزه کند یک بیخداست که باید تنبیه شود!» این جمله جالب را شیخ عبدالعزیز بن باز، یکی از بالا مقام ترین علمای دینی عربستان در سال ۱۹۹۳ تلاوت کرده که لابد مسلمانان هم بعدش تکبیر فرستاده اند.

سوال بسیار جالبی است، آیا از نظر قرآن زمین گرد است؟ بیایید به چند آیه از قرآن بپردازیم.

سوره ماده گوساله (بقره) آیه ۱۸۹ (از تو سوال میکنند سبب بدر و هلال ماه چیست، بگو سبب آن تعیین عبادات حج است) شکل ماه و هلالی که ماه دارد یکی از اصلی ترین سرنخ هایی بوده است که انسانها توسط آن به گرد بودن زمین پی برده اند. ماه تنها قمری است که کره

زمین دارد (نکته بی ارتباط اما جالب این است که با توجه به حرکت وضعی زمین و ماه، ما همواره بر روی زمین یک طرف ماه را میبینیم و طرف دیگر ماه را هرگز نمیتوان از روی ماه دید، روسیه برای اولین بار از پشت ماه تصویر برداری کرد، نکته جالب توجه اینکه مسلمانان میتوانند ادعا کنند امام زمان در آن ناحیه قایم شده است.) و نوری که به نور ماه مشهور است در واقع بازتاب نور خورشید است، بعضی اوقات زمین (اکثر اوقات به غیر از یک شب) زمین بین ماه و خورشید قرار میگیرد و به همین دلیل نور خورشید نمیتواند تمام سطح ماه را روشن کند، و سایه زمین که روی ماه می افتد به صورت هلال است که همین نشاندهنده این است که زمین گرد است! اما محمد و خداوند اینها را کنار میگذارند و میگویند دلیل هلالی بودن زمین این است که شما بدونید کی باید عبادت کنید و به طرف بت خانه معروف کعبه دلا راست بشوید. پروفیسور مسعود انصاری در کتاب پربار خود «[باز شناسی قرآن](#)» به این اشاره میکند که این گفته دقیقا به همین مفهوم در کتاب تالمود یروشالمی و میدراش (از کتابهای معروف یهودی) نیز وجود دارد که به وضوح نشان میدهد این دو گفته غلط از یکدیگر کپی شده اند.

این نشان میدهد که خداوند درک درستی از دلیل هلال ماه و دلیل آن ندارد بنابر این به محمد میگوید که اگر ازت این سوال رو کردند آن جواب مضحک را بده.

سوره الکهف آیه ۸۶ (تا به غروبگاه خورشید رسید. دید که در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب میکند و در آنجا مردمی یافت و...) در این سوره ماجرای ذوالقرنین (که علمای اسلامی گفته اند احتمالا منظور قرآن کوروش بزرگ و یا اسکندر مقدونی است) به جایی رسید که خورشید در آن غروب میکند! و خورشید در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب میکند! این حرفها بیشتر به شوخی شبیه است تا به کلمات خداوندی که قرار است مارا آفریده باشد. کدام انسان احمقی میتواند قبول کند که خورشید در چشمه ای غروب میکند؟ احتمالا شیخ بن باز زده لطیفه خود را با استناد به این آیات تلاوت کرده است. کاملا مشخص است که از نظر قرآن و اسلام، خورشید در یک چشمه غروب میکند و ذوالقرنین در مسافرتی که داشته از این چشمه عبور کرده، این دقیقا همان نوع برخوردیست که انسانهایی که در گذشته میگفتند زمین صاف است میکردند. آنها فکر میکردند خورشید در چشمه، پشت

کوه و ... غروب میکرده است. عده از سرخیوستهای مقیم آمریکای جنوبی معتقد بودند خورشید برای استراحت به پشت کوه ها میروود و بعد از اینکه استراحت کرد از آنطرف در می آید، و ممکن است گاهی قهر کند و در نیاید و برای اینکه خورشید قهر نکند قلب انسان زنده ای را هر روز غروب در می آوردند و به سوی خورشید میگرفتند و قربانی میکردند تا خورشید فردا هم بازگردد، این گفته قرآن بی شباهت به این قضیه نیست.

سوره الکهف آیه ۹۰ (تا به مکان برآمدن آفتاب رسید. درد بر قومی طلوع میکند که غیر از پرتو آن بر ایشان هیچ پوششی قرار نداده ایم) خداوند نه تنها نشان میدهد که خورشید کجا غروب میکند بلکه از این علم الهی ما را نیز سیراب میکند و مشخص میسازد که خورشید از کجا نیز طلوع میکند. و بر آمدن خورشید یک مکان دارد که آنجا عده ای زندگی میکنند. این آیه به خوبی نشان میدهد الله زمین را بزرگ تر از خورشید میداند و فکر میکند خورشید در زمین غروب میکند و از زمین طلوع میکند.

بنابر این از نظر قرآن زمین گرد نیست.

آیا زمین کره است؟

از همه اینها بگذریم، فرض کنیم قرآن میگوید که زمین کروی است، حال آیا واقعا زمین شکل کره را دارد؟! خیر! بر روی زمین کوه ها و دریاها وجود دارند و سطح زمین شکل هندسی مشخصی ندارد و نمیتوان گفت که کاملا فلان شکل را دارد، زمین شکل زمینی دارد نه کروی نه هیچ فرم دیگری، اما اگر سطح زمین را صاف و هموار در نظر بگیریم (که میگیریم) بازهم زمین کره نیست! کره مجموعه نقاطی است که فاصله آنها از یک نقطه مرکزی به یک فاصله است و زمین این حالت را ندارد، زمین کره کامل نیست، بیشتر میتوان آنرا به شکل یک کدو تنبل فرض کرد تا یک توپ. بنابر این حتی اگر خداوند در قرآن میگوید که زمین کروی است، خداوند جاهل است و اشتباه فکر میکند. درست است که از زمین به عنوان کره زمین یاد میشود اما این گفته از لحاظ علمی قابل قبول نیست. شکل باصطلاح گرد زمین ناشی از قوانین جاذبه ایست که نیوتون کشف کرد و زمین حالت گرد خود را از دورانی

که بصورت خمیری (پلاسمایی) بود به یادگار دارد.

گرد بودن زمین چگونه کشف شد؟

نوابغ اسلامی برای مستند کردن حرف خودشان از ماجرای گالیله ریاضی دان و ستاره شناس ایتالیایی (۱۶۴۲-۱۵۶۲) صحبت میکنند که برای اولین بار کشف کرد که زمین گرد است و جامعه دینی آن دوران (برادران حزب الهی اهل مسیحیت) ایشان را به همین دلیل به مرگ محکوم کردند (کلیسای کاتولیک افتخار زنده سوزانیدن بسیاری از دانشمندان و ادبا و علما را دارد، اولین کسی که کتاب مقدس را تحت تاثیر افکار پروتستانتیسمی از لاتین به انگلیسی ترجمه کرد توسط حزب الهی های آن زمان و به دستور کلیسا زنده سوزانیده شد و این است چهره واقعی مذهب و خداپرستی که انسانرا به خیریت و جهل و امیدارد) میپردازند و میگویند ۱۰۰۰ سال قبل از آن ما مسلمانان با استفاده از تعلیمات الهی میدانستیم زمین گرد است و این از معجزات الهی است!

این عده از نوابغ حتی اطلاع ندارند که در اروپای دوران انگیزاسیون نیز این گاليله نبود که برای اولین بار گرد بودن زمین را کشف کرد، در واقع کوپرنیکوس ستاره شناس لهستانی (۱۵۴۳-۱۴۷۳) بود که مودل کوپرنیکوسی (مودلی که در آن سیاره هایی که گرد هستند در اطراف خورشید میچرخند) و بسیاری از چیزهای دیگر مانند حرکت وضعی زمین و غیره را کشف کرد و بعد از آن تایکو براهه، ستاره شناس دانمارکی (۱۶۰۱-۱۵۴۶) حرکت سیاره ها را مورد بررسی قرار داد و قوانین منظمی از آنها تدوین کرد و بعد ها یوهان گپلر ستاره شناس آلمانی (۱۶۳۰-۱۵۷۱) بود که حتی کشف کرد چرخش سیارات به دور خورشید دایره وار نیستند و بیضی وار هستند بعد از همه اینها گاليله بود که مطالعات این افراد را استفاده کرد و با ساخت تلسکوپ (که اشتباهاً میگویند مخطرع تلسکوپ گاليله است) به تماشای ماه پرداخت و به کشفیات بسیار جالبی از جمله اینکه میلیون ها ستاره وجود دارند که ما نمیتوانیم آنها را ببینیم موفق شد نام خود را در تاریخ ثبت کند و عکس العملی که دستگاه مذهبی نسبت به این دانشمند نشان داد یکی از مهمترین سمبل های جهالت و حماقت شدید

مذهبیست که سالهاست مورد نقد و تمسخر جهانیان است و اما ما هنوز در کشورمان به آن نیاز داریم!

اما باید توجه به این نکته کرد که این ماجراها مربوط به اروپا بوده و اروپا خود یک جامعه مذهبی حساب میشد در آن دوران، آیا پیش از اروپاییان کسی نمیدانسته است که زمین گرد است؟!!

برای پاسخ به این سوال باید به این نکته توجه داشت که تاریخ ثبت شده ستاره شناسی مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد و دوران رشد تمدن مصری است. مصریها از گرد بودن زمین اطلاع داشتند و ساعت ها و تقویم های خود را بر اساس حرکت خورشید مشخص میکردند. «Sonehenge» یکی از بناهاییست که جزو عجایب زمین به شمار میرود، این بنا در جنوب انگلستان قرار دارد مربوط به حدود ۵۰۰۰ سال پیش میشود و هنوز هم باقیمانده های آن وجود دارد، این بنا نقش یک ساعت خورشیدی را انجام میدهد و به وضوح نشان میدهد که آنها از حرکت خورشید، و گرد بودن زمین اطلاع داشته اند و الا نمیتوانستند چنین بنایی بسازند. پس از این دو دوران از لحاظ تاریخی چینی ها را میتوان در ستاره شناسی بسیار مدرن و پیشرفته دانست،

آنها کسوف ها و خسوف هایی را بر روی کتبییه ها ثبت کرده اند و قدرت این را داشته اند که حتی آنها را پیشبینی کنند و این نشان میدهد که از گرد بودن زمین اطلاع داشته اند.

اما در تاریخ موثق میتوان گفت کشف گرد بودن زمین را احتمالا اولین بار یونانی ها انجام داده اند.

فیثاغورس (۵۸۲-۵۰۷ قبل از میلاد) از فلاسفه و ریاضیدانان بسیار مشهور یونانی که در ساموس (در یونان) بدنیا آمد و زندگی عجیب و غریبی دارد و به کشورهای مختلف به عناوین مختلف (به عنوان برده به ایران نیز آمده است) برده شد سر انجام توانست در ایتالیا مدرسه ای باز کند و در مدرسه خود آموزش میداد که زمین گرد است. وی برای این ادعای خود دلایل خیلی محکمی نداشت اما از آنجا که فیثاغورس با تالس یکی دیگر از فلاسفه و ریاضیدانان پیش از خود برخورد داشته و در کلاس وی درس میخوانده میتوان حدس زد که از روی دانشی که تالس به وی داده بود بخصوص از روی قضیه ای که همچنان در هندسه به نام قضیه تالس مشهور است توانست حتی فاصله میان زمین و

خورشید را هم اندازه بگیرد!

ارسطو (۳۸۴-۳۲۲) فیلسوف و ریاضیدان دیگر یونانی نیز اعتقاد بر این داشت که زمین گرد است ولی بر خلاف فیثاغورس برای این ادعای خود دو دلیل محکم داشت، یکی همان قضیه هلال ماه که محمد رسول الله درک احمقانه ای نسبت به آن دارد و به آن پرداخته شد و دیگری این بود که کسانی که به سوی شمال دریانوردی کرده اند گفته اند ستاره‌هایی که در آسمان دیده میشود تعداد بسیار بیشتری دارند و ستاره‌های بیشتری در مرز بین زمین و آسمان (افق) دیده میشوند ستاره قطبی (یکی از ستاره‌های معروف که برای جهت‌یابی نیز از آن بسیار استفاده میشود) و کسانی که در عرض جغرافیایی به سمت جنوب دریانوردی کرده اند ستاره قطبی را پایین‌تر دیده‌اند! و این به وضوح به ارسطو نشان میداد که دلیل این مشاهدات این است که دریانوردان روی یک سطح کروی در حال حرکت کردن هستند! از آنجا که ارسطو شاگرد افلاطون و افلاطون شاگرد سقراط بوده است و این سه از بزرگترین فلاسفه یونان و دنیا محسوب میشوند، میتوان دانست که حتی اسناد تاریخی نیز نشان میدهند جامعه علمی جهان حد اقل

۱۰۰۰ سال قبل تر از محمد به گرد بودن زمین با برهان و دلیل اطمینان کامل داشته است! نکات بسیار جالبی که میتوان در این مورد به آن اشاره کرد این است که رومیان بر روی سکه های خود که الان در موزه های جهان وجود دارند زمین را بصورت کره میکشیدند و همین نشان میدهد که رومیان که ۲۰۰۰ سال پیش به اسرائیل حمله کردند نیز از این واقعیت اطلاع داشتند. بنابر این میتوان گفت حتی نظر مسیحیت نیز در ارتباط با زمین، گرد بودن آن است و امروز مسیحیان ادعا میکنند که انجیل به آنها میگوید زمین گرد است و این تنها نظر کلیسای کاتولیک بوده است که میگفته است زمین صاف است، و کلیسای کاتولیک نیز نظر خود را توسط دانشمندان خود مشخص میکرد که به بررسی آثار مذهبی میپرداختند. جالب است بدانید پاپ فعلی (بالاترین مقام کلیسای کاتولیک) به یک فرد روشن فکر و عادل معروف است و در سال ۱۹۷۹ دستور داد دانشمندان و تاریخدانان دستگاه واتیکان به بررسی موضوع گالیله بپردازند و در سال ۱۹۹۴ با توجه به مدارکی که بدست آمد کلیسای کاتولیک رسماً بخاطر رفتارش با گالیله عذر خواهی کرد.

بنابر اصولا گرد بودن زمین چیز عجیب و غریبی نیست و همانطور که گفته شد رومیان روی سکه هایشان نقش زمین را گرد میکشیدند و با توجه به اینکه محمد تاجر بود و به کشورهای زیادی سفر کرده بود اصلا بعید نبود که با این سکه ها برخورد کند. بنابر این حتی اگر محمد بداند که زمین گرد است و در قرآن بنویسد کار عجیب و غریبی انجام نداده و این کار وی هیچ ارزش علمی ای ندارد چون هزاران سال قبل از وی این کشف انجام شده و محمد حد اقل میتواندست از دانشمندانی همچون سلمان فارسی و بحیرا که میشناخت در این مورد سوال کند که ظاهرا حتی زحمت این کار را نیز به خود نداده.

الله بیچاره میتواندست با بکار بردن یک کلمه سه حرفی «کره» همچنان که امروز همه قبل از کلمه زمین کلمه «کره» را بکار میبرند، اینقدر مسلمانان را سر کار نگذارد و حد اقل یک معجزه علمی (!) محکم تر انجام بدهد.

امید است این دسته از نوشتارها انسانهایی را از پای منقل دین بلند کند و به پای سفره عقل و خرد بنشانند

قرآن و پیدایش جهان، قضیه پدید آمدن کائنات از دود

فنا تیک ها و مسلمانان آشنا به دانش امروزی در تلاش کسب وجهه برای اسلام مدعی کشف تیوری پیدایش جهان در قرآن هستند. شاهد مدعای آنان آیه ای از سوره فصلت است که در بعضی ترجمه ها می گوید جهان را از گاز و دود آفریدیم. این نمونه ایست از ارایه مدارک علمی آنان.

و اما آیه مورد نظر (۱۱) از سوره فصلت:

ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها
قالتا اتینا طائعین

به پنج ترجمه ذیل توجه فرمایید:

بهبودی

بعد از آفرینش زمین پرکشید

بسوی آسمان و آسمان ظرف آن دو روز انباشته بود از گاز و دود و پروردگارش به گرد عرش اعظم خود چرخید و به دودها و زمین گفت:
با من بیایید

خواه و ناخواه که باید شیوه راه رفتن و چرخیدن بیاموزید زمین نیم
پرورده و گازهای ناپروورده گفتند: آمدیم با رضایت خاطر از دل و جان

معاذیخواه

سپس زمین، به آسمان پرداخت در حالی که آن همه دود بود. پس
آسمان و زمین را گفت: بیایید فرمان پذیر یا ناگزیر، گفتند: آییم فرمان
پذیران

فولادوند

سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به
زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان پذیر آمدیم

مکارم

سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود، به آن
و به زمین دستور داد:

وجود آید و شکل گیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند:
ما از روی طاعت می آییم و شکل میگیریم!

آیتی

سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود پس به آسمان و زمین
گفت: خواه یا ناخواه بیایید گفتند: فرمانبردار آمدیم
همانطور که می بینید در یک مورد گاز و دود در مورد دیگر بخار و بقیه
دود ترجمه کرده اند. در واقع لغت عربی آن «دخان» است که فقط
معنی دود می دهد. نمونه ای از تحریف، مغلطه و بازی با کلمات، بویژه
توسط کسانی که به دانش امروزی آشنا، اما جزم گرایی و تحجر فکری،
پذیرش واقعیت را برایشان دشوار می سازد.

اما ادعای آنان در جزییاتش:

دود، بعنوان ذرات معلق، قیاسی بی عیب برای گازهای هیدروژن و
هلیوم توجیه میکنند در حالیکه دود ذرات خاکستر و بیشتر آن کربن
است. بر خلاف گاز از سوختن یعنی اکسیداسیون بوجود آمده و هیچ
شباهتی با عناصر تشکیل دهنده هیدروژن و هلیوم ندارد.

ایده آغاز پیدایش جهان از مواد گازی شکل از قدیم در میان ایرانیان و
یونانیان وجود داشته و قرآن آنرا به غلط بعنوان دود تکرار کرده و گرنه

زبان عربی لغات کافی برای توضیح و تشریح گاز داشته است. علاوه بر این حدس و گمان در موضوعات علمی در میان فیلسوفان یونانی رواج فراوان داشته و حتی بسیاری از فرضیات آنان مانند پیش بینی اتم، قوانین علم ترمودینامیک، وجود منظومه های دیگر، چگونگی بوجود آمدن باران و پروسه تکامل به واقعیت پیوسته است. آیا درستی این گمان زنی ها منتج به نتیجه گیری ما از دسترسی آنان به ماورالطبیة و غیب گویی باید بشود؟

و اما نکته اصلی اینجاست که آغاز جهان از گاز نبوده است. اگر تیوری انفجار بزرگ صحیح باشد، پیدایش جهان، قبل از اینکه هر نوع ماده ای وجود داشته باشد، از انرژی محض است. چندین لحظه بعد از انفجار است که ماده شکل می گیرد و آنهم نه بصورت گاز بلکه پلازما. بعد از سرد شدن پلازماست که گازها بوجود می آیند. حتی در این نقطه نیز هنوز گازها تنها مواد و یا بیشترین مواد تشکیل دهنده جهان نیستند. اشعه های الکترومغناطیسی، نور، جرم-انرژی و ... از کمیت بیشتری برخوردارند.

اما مشکل مسلمانان دو آتشف آستی دهنده علم و دین به همین جا

خاتمه نمی یابد. ذیلاً به پس و پیش ترجمه آیه فوق توجه فرمایید:

معاذیخواه

بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است کافر میشوید
و برای او همتایان قرار میدهید اوست پروردگار جهانیان (آیه ۹)
بر روی زمین کوه ها پدید آورد و آن را پر برکت ساخت
و به مدت چهار روز رزق همه را معین کرد، یکسان برای همه سائلان
(آیه ۱۰)

سپس به آسمان و زمین گفت: خواه یا
ناخواه بیاید گفتند: فرمانبردار آمدیم (آیه ۱۱)
آنگاه هفت آسمان را در دو روز پدید آورد
و در هر آسمانی کارش را به آن وحی کرد
و آسمان فروردین را به چراغهایی بیاراستیم و محفوظش داشتیم
این است تدبیر آن پیروزمند دانا (آیه ۱۲)
مکارم

بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و
برای او همانندهایی قرار میدهید؟ او پروردگار جهانیان است! (آیه ۹)

او در زمین کوه های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود،

اینها همه در چهار روز بود- درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان! (آیه ۱۰)

سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد:

وجود آید و شکل گیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند ما از روی اطاعت می آییم و شکل میگیریم (آیه ۱۱)

در این هنگام آنها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفرید، و در هر آسمانی کار آن آسمان را وحی و مقرر فرمود

و آسمان پایین را با چراغهایی (ستارگان) زینت بخشیدیم، و با (شهابها از رخته شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند توانا و دانا (آیه ۱۲)

در آیه ۹ واضح و روشن اظهار می شود که در ابتدا زمین در دو ۲ روز آفریده می شود. آیه ۱۰ کوهها و برکات روی زمین را در چهار روز بعد می آفریند. در اینجا بروشنی تنظیم زمانی را در آیه ها می بینیم. یعنی

اول زمین بوجود می آید(آیه ۹) و سپس بر روی آن کوهها و درختان و برکات دیگر قرار می گیرند(آیه ۱۰). و سپس در آیه های ۱۱ و ۱۲ بقیه جهان آفریده می شوند. آیه ۱۱: سپس به آسمان پرداخت... یعنی در حالیکه زمین و کوهها و برکات روی آن (درختان و گیاهان و حیوانات) وجود داشته اند، در همان زمان بقیه جهان دود و یا بنا بر تحریف بعضی مسلمانان گاز بوده است. در اینجا می بینیم نه تنها ادعای پیش بینی قرآن در رابطه با کشفیات علوم جدید با سر به زمین می خورد، بلکه اشتباه غیر قابل تکذیب قرآن در وجود داشتن زمین قبل از بقیه دنیا بخوبی مبرهن است.

می دانیم که از لحاظ علمی وجود داشتن زمین همزمان با گازی شکل بودن جهان غیر ممکن است بویژه زمین پر از برکات «کوهها، درختان، میوه ها، حیوانات». «برای بوجود آمدن زمین و دیگر» برکات «ابتدا بایستی جهان گازی شکل منقبض شده، ستارگان را تشکیل دهد و سپس ستاره ها منفجر و دو باره منقبض شوند. فقط در سلسله سیکلهای انقباض و انفجار ستاره گان است که مواد سنگین (جامد)، که زمین و محتویاتش از آن تشکیل شده، شکل می گیرند. در نتیجه

زمین میلیاردها سال بعد از گازی شکل بودن جهان است که بوجود می آید و بایستی صدها میلیون سال دیگر بگذرد تا ابتدایی ترین شکل زندگی یعنی گیاهان بوجود آیند.

چنین اشتباه فاحشی فقط می تواند از انسان زمینی با اطلاعات محدود علمی سر زند. قرآن همانند بسیاری از کتب و متون مذهبی نوشته شده در دوران گذشته، مملو از اینگونه ابهامات و اشتباهات است. البته باید اذعان داشت که این خطای علمی را قرآن از کتاب پیدایش (Genesis)) تورات بعاریت گرفته و آنرا تکرار میکند با این تفاوت که در تورات ستاره گان در روز چهارم آفریده می شوند و در قرآن روز پنجم و ششم آفرینش زمین قبل از آسمان و ستاره گان در هر دو مشترک است.

آیه ۱۲ وضع از این هم بدتر کرده و خرافات رایج بین ایرانیان و یونانیان آنزمان را تکرار می کند. اعتقاد به هفت طبقه بودن آسمان بین مذاهب چند خدایی و تک خدایی آنزمان مانند مسحیت و یهودیت نیز وجود داشته است. تکرار این اشتباه بدون هیچگونه توضیح علمی در قرآن کاملا عادی و نشان دهنده تراوشات طبیعی مغز انسان آن دوران است.

تنها توضیحی که برای ایده هفت آسمان می توان داد این است که در آن زمان به غلط معتقد بودند منظومه شمسی دارای هفت «سیاره» است که در محور خود بدور زمین در گردشند: خورشید، ماه، مریخ، ژوپیترا، عطارد، زحل و زهره. هنوز هیچ کس از وجود اورانیوس، نپتون و پلوتون خبر نداشت و به این واقعیت دست نیافته بودند که فقط ماه است که بدور زمین در حرکت است و زمین و دیگر سیارات بدور خورشید در گردشند.

باورهای مانده از قرون و اعصار هر چند صدها سال دوام آورده اند دلیل صحت و سقم آنها نمی باشد. برای دستیابی به حقیقت باید جزم اندیشی را رها کرده و اعتقادات خود را با کمک علم و منطق مورد ارزیابی قرار دهیم.

پیش بینی سوره روم

اما موضوع این نوشتار مربوط به ادعایی متفاوت با سایر ادعاهای معجزه است، بیشتر موارد ادعا شده توسط مسلمانان مربوط به مسائل علمی میشوند و اینکه قرآن مسائل علمی مشخصی را از قبل پیشبینی کرده بوده است. تفاوت این ادعا با آن ادعاها در این است که این ادعا تاریخی است نه علمی. بر خلاف سایر ادعاها که معمولاً از جانب جهال اهل تسنن و نه حتی علمای آنان مطرح میشود این ادعا طرفدارانی در بین «علمای هر دو مذهب دارد بطوری که خود من در دوران تحصیلم در ایران با آن در کتاب درسی قرآن یا دینی روبرو شده بودم و از این رو است که بایسته دانستم توضیحاتی در این مورد بدهم.

در این نوشتار کوتاه ابتدا به تشریح آیه پرداخته و سپس دلایل خود برای رد آن را بر خواهم شمرد.

بررسی و معرفی خود آیه

سوره روم آیات ۱ تا ۳

الم؛ غَلِبَتِ الرُّومُ؛ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ؛ فِي

بِضَعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ.

الم؛ رومیان مغلوب شدند!؛ (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد...؛ در چند سال همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد...

موضوع قابل توجه ولی بی ارتباط با بحث ما این است که چرا باید مومنان از شکست ایران در مقابل رومیان خوشحال شوند؟ ایران چه هیزم تری به پیامبر دزدان فروخته بود که محمد اینگونه کینه شتری از ایران به دل داشت؟ آیت الله ها تلاش میکنند این خوشحالی و شعف محمد را به «مسیحی» بودن رومیان نسبت دهند (۱) و اینکه مسیحیان اهل کتاب بودند و ایرانیان نبودند. این حیوانیت و توحش تهوع آور تیره آیت الله ها که فکر میکنند امپراطوری روم چون مسیحی بوده است حق داشته است به ایران که زرتشتی بوده است حمله کند، با توجه به اینکه ایران دستکم از نگر مذهبی کشوری آزاد بوده است و در آن یهودی و زرتشتی و مسیحی در کنار هم میزیستند و حتی شاه

ایران زن مسیحی داشته است تا اینکه مسلمانان وحشی نظام آنرا به گند کشیدند و هزار و چهارصد سال است که در گند نگه داشته اند از سویی با این سخن دیگر اراذل که میگویند آیین زرتشت نیز از نظر تشیع اهل کتاب به شمار میرود تا جنایت و تجاوز اجداد خبیث خود به این مرز و بوم و مردمانش را انکار کنند و امام علی جنایت پیشه و خونخوارشان را و امامین جنایتکارین حسن و حسین را از اتهام ایرانی کشی و قتل عام در ایران برائت بخشند در تناقض جدی است، مگر اینکه بگویند مسیحیت چون نسبت به آیین زرتشت موخر بوده است بهتر بوده است و محمد را لازم افتاده که به سبب تاخیر مسیح بر زرتشت، کشته شدن ایرانیان بدست رومیان را جشن گیرد و نه برعکس، برآستی که آیت الله ها هرچه بیشتر سعی میکنند از محمد دفاع کنند انگار سطلی دیگر از زباله و پساب را بر سر او خالی میکنند و بیشتر آبروی این درنده خوی فرومایه را میبرند.

ایرانیان باید بدانند که ساسانیان با تمام ایرادات و مشکلاتی که داشتند جانانه در مقابل رومیان ایستادند و رومیانی که ملت ها را نابود و آواره کردند اگر آن جانفشانی ها و جوانمردی های ساسانیان و ایرانیان آن

دوران نبود بدون شک همان بلایی را که سر ملت یهود آوردند و نتیجه آن تا امروز هم باقیست و یهودیان را در سرتاسر جهان تا تشکیل اسرائیل مدرن آواره کردند بر سر اقوام ایرانی نیز می آوردند.

اما یافتن دلیل واقعی اینکه رئیس شترچران دزد و آدمخواران عرب از شکست ایرانیان ابراز شغف شادی میکند و سبب این کینه توزی و دشمنی اعراب مسلمان و بطور کلی اسلام با ایران که بعدها در قتل عامها و تجاوزات آنان به میهن ما و مردمانمان تجلی یافت البته نیازمند تحقیق و دقت و بررسی بیشتری است که البته به موضوع بحث ما مربوط نیست

پیشبینی سرانجام جنگ معجزه نیست

همواره میتوان با یک بررسی مختصر از شرایط و وضعیت طرفین جنگ فهمید که کدام طرف پیروز خواهد شد و یا دستکم احتمال پیروزی کدام طرف بیشتر است. میدانیم محمد خود یک تاجر بوده است و پیش از انتخاب شغل ناشریف پیامبری و قبل از اینکه به سرش بزند که پیامبر شود به شهرها و نقاط اطراف سفرها کرده بود. همچنین میدانیم

که در میان اطرافیان محمد افرادی بودند که اصالتاً اهل ایران، مصر و روم بودند یا اینکه این مناطق را از نزدیک دیده بودند. دانایی از وضعیت مناطق برای تجار اهمیت زیادی دارد، حتی امروزه هم امنیت یک منطقه که در شرایط جنگی مختل میشود روی تجارت تاثیر مستقیم میگذارد و تجار پیش از انتخاب مال التجاره و منبع و مقصد خود باید بخوبی بدانند که در کجا چه اتفاقی می افتد. همچنین میدانیم که محمد خیال حمله به عجم و مطیع کردن آنها را در سر خود میپروراند و از همین رو طبیعتاً علاقه به مسائل نظامی و تحلیل قوای دو امپراطوری بزرگ داشته است. محمد انگیزه بدست آوردن این اطلاعات را داشته است، ابزار آن را هم داشته است پس میتوانسته باتوجه به وضعیت آن دوره به سادگی نتیجه جنگ را پیشبینی کند. همچنین با توجه به منابع مشخص است که حتی غیر مسلمانان نیز به دلیل اینکه زندگی روزمره آنها تا حدودی مبتنی بر این دست مسائل بوده است در جریان آنچه رخ میداده است بوده اند، برای نمونه:

«قصه ی غلبه ی پارسیان بر روم و غلبه ی رومیان بر پارسیان: آن بود پیش از روزگار پیغامبر ما صلی الله علیه، میان فارس و روم حرب ها و

وقایع بسیار بودی. در آن وقت که پیغامبر علیه السلام به مکه دعوی پیغامبری کرد، غلبه ای افتاد پارسیان را بر رومیان سخت، چنان که شام و یمن و جزایر عرب همه از دست رومیان بیرون کردند، و مشرکان خاصه قریش، بدان شادی کردند و بر مسلمانان شماتت کردند که شما می گفتید که نصرت، اهل کتاب را خواهد بود، پدید آمد که پارسیان، نه از اهل کتاب اند و روم اهل کتاب، چه گونه غلبه کردند پارسیان بر روم. ابی خلف جمحی بوبکر را گفت: پدید آمد دروغ یار شما که می گفت غلبه اهل کتاب را خواهد بود. بوبکر گفت: ببینی که زود بود که روم بر پارسیان غلبه کنند یکبارگی. ابی گفت: هرگز این نتواند بود با چنان غلبه که پارسیان بر روم کردند. ابوبکر گفت: تا ببینی. ابی گفت: گرو بندی؟ ابوبکر گفت: بندم. گرو بستند به پنج شتر تا پنج سال که گر تا پنج سال روم را بر فرس غلبه نبود، ابوبکر پنج شتر به ابی بدهد و اگر نه، بستاند. چون ابوبکر گرو بست پیامد رسول خدا را خبر کرد، رسول گفت: یا ابابکر، «زد فی الخطر و زد فی الاجل». اشتر به هفت رسان و سال هم به هفت رسان. ابوبکر چنان کرد، هفتم سال خبر آمد که رومیان بر پارسیان غلبه گرفتند. ابوبکر به مدینه بود نامه نبشت به

پسر خویش به مکه تا اشتر از پسر ابی خلف بستد». (۲)

تفسیر ابن کثیر در مورد سوره روم:

«این آیات در مورد پیروزی شاهپور شاه ایران بر شام (سوریه فعلی)، بخشهایی از شبهه جزیره عربستان و بخشی از مناطق امپراطوری روم نازل شده بود. هراکلیوس امپراطور رومی ها مجبور شد که قسطنطنیه (استانبول فعلی) را که برای دورانی طولانی تحت حاکمیت آنها بود ترک گوید. سپس هراکلیوس در جنگ پیروز شد. امام احمد نقل از ابن عباس نقل کرده است که در مورد این آیه گفته است:

[الم – ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ]

(الف لام میم، رومیان مغلوب شدند، در سرزمینی نزدیک) او گفت «آنها نخست مغلوب شدند و سپس پیروز شدند». او گفت: «بت پرستان میخواستند که ایرانیان بر رومی ها پیروز شوند، زیرا هردو بت پرست بودند و مسلمانان میخواستند که رومیان بر ایرانیان پیروز شوند زیرا هردو مردم اهل کتاب بودند. این خبر به ابوبکر رسید و او نیز آنها را به رسول الله گفت. رسول الله گفت:

«أَمَا إِنَّهُمْ سَيَغْلِبُونَ»

(آنها یقیناً پیروز خواهند شد). ابوبکر اینرا به بت پرستان گفت و آنها گفتند «محدودیت زمانی تعریف کن، اگر ما پیروز شدیم ما فلان چیز را به شما خواهیم داد و اگر شما پیروز شوید به ما فلان چیز را به ما بدهید»، پس ابوبکر زمان ۵ سال را مطرح کرد و رومیان در پنج سال پیروز نشدند. ابوبکر اینرا به پیامبر گفت و وی گفت:

«أَلَا جَعَلْتَهَا إِلَى دُونَ أَرَاهُ قَالَ: الْعَشْرُ»

(چرا روی کمتر از ۱۰ سال شرط بستی؟) سعد بن جبیر گفت «بضع به معنی کمتر از ۱۰ است»، سپس رومیان پیروز شدند و او گفت که این آن چیزی است که الله گفته:

[الم - ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ - أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ]

(الف لام میم. رومیان مغلوب شدند. در سرزمینی نزدیک، و آنها پس از

شکستشان پیروز خواهند شد. در چند سال آینده. سرنوشت در گذشته و آینده تنها در دست الله اس. و در آن روز مومنین خوشحال خواهند شد — به کمک الله. او به کسی که بخواهد کمک میکند و براستی که او قدیر و بخشنده است). این در الترمذی و النسائی نیز ثبت شده است.»

جالبتر این است که ابوسفیان با هراکلیوس که اعراب وی را «هرقل» مینامند نیز بعدها دیدار کرده است:

صحیح بخاری پوشینه ۴ کتاب ۵ شماره ۳۹۹

از عبدالله بن عباس منقول است:

ابوسفیان بن حرب به او (عبدالله بن عباس) خبر داده است که هراکلیوس او را و تنی چند از کاروانیان قریش را که برای تجارت به شام رفته بودند برای دیدار دعوت کرده بود و آنها با وی دیدار کرده بودند و این در زمان صلح (حدیبیه؟) با پیامبر اتفاق افتاد.

همچنین میدانیم که دوران حیات محمد مصادف است با یک دوره عجیب و غریب در دربار ساسانی که در آن دوره کوتاه و بحرانی چندین

شاه و ملکه در دربار به پادشاهی میرسند، همچنین ماجرای معروف شهربراز و خیانت او به خسرو پرویز که از جانب هراکلیوس حمایت میشده است نیز از نقاط ضعف بزرگ ایران و دلایل شکست خسرو پرویز از رومی ها بود. از جانب دیگر محمد به دلایل و با ابزارهایی که یاد شد از وضعیت اجتماعی ایران نیز به خوبی آگاه بوده است، بنابر این هرکس جای محمد بود به سادگی میتوانست حدس بزند که جنگ به سود کدامیک از طرفین تمام خواهد شد و انجام اینکار به هیچ عنوان معجزه نیست.

موفقیت در پیشبینی پنجاه درصدی چندان عجیب نیست

در صورتی که فرض کنیم محمد کاملاً از اوضاع و شرایط منطقه بی اطلاع بوده و دسترسی به منبع اطلاعاتی نداشته است نیز پیشبینی سرانجام جنگ به دلیل اینکه احتمال پیروز شدن هریک از طرفین ۵۰٪ است چندان کار عجیب و بزرگی نیست. فرض کنید قبل از اینکه بازی های جام جهانی شروع شوند شخصی بگوید تیم نیجریه در مسابقات جام جهانی قهرمان خواهد شد. احتمال تحقق این پیش بینی در صورتی که ۳۰ تیم در جام جهانی شرکت داشته باشند و هیچ

فاکتور دیگری را در نظر نگیریم یک بر روی سی یعنی حدود سه صدم است، و اگر نیجریه واقعاً در جام جهانی پیروز شود باید گفت که این شخص شانس خیلی خوبی دارد و یا اینکه پیش بینی بسیار دشواری را انجام داده است.

اما فرض کنید که تمام بازی های جام جهانی به غیر از فینال انجام شده و تنها دو تیم مانده اند که با یکدیگر مسابقه بدهند، یکی از این تیم ها برزیل است و دیگری نیجریه است، آیا اگر کسی پیش از بازی بگوید که پیشبینی میکنم برزیل برنده این بازی و قهرمان جام جهانی خواهد شد، و این اتفاق بیافتد آیا میتوان هنوز هم گفت این فرد خیلی خوش شانس است یا پیشبینی خیلی دشواری را انجام داده است؟ مسلماً نه! پیشبینی که در آن احتمال رخدادن هریک از حالت تنها یک دوم یا پنجاه درصد باشد پیشبینی چندان دشواری نیست، و البته این در شرایطی است که هیچ اطلاعی نسبت به وضعیت این دو تیم، سابقه آنها و وضعیت روحی فعلی بازیکنان تیم نداشته باشیم. در حالی که اگر محمد را در این مثال قرار دهیم در واقع او با بازیکنان این تیم رابطه داشت و با وضعیت این دو تیم از نزدیک آشنا بود و در همسایگی آنها

زندگی میکرده!

این است که اساساً چنین پیش بینی ای حتی نیازمند شانس زیاد هم نیست و کاری بسیار آسان است.

بضع سنین و شرط بندی ابوبکر!

همانطور که در بالانیز از سورابادی ذکر شد جریان «نازل» شدن این آیه ظاهراً تمسخر قریشیان است که مسلمانان را طعن زده بودند و محمد نیز این آیه را «نازل» کرده است. مفسر دیگری در این مورد گوید:

«سیغلبون، از «زهري» است که مشرکین در مکه با مسلین ستیزه کردند که رومیان اهل کتاب اند، شما نیز خویش را اهل کتاب می دانید، پس همچنان که فارسیان که از اهل کتاب نیستند، بر رومیان از اهل کتاب چیره شدند، ما نیز بر شما غلبه خواهیم یافتن. پس در این باره این آیت فرود آمد. و عبدالله بن عتبه بن مسعود چنین مرا خبر داد که ابوبکر، پیش از این که قمار تحریم گردد، با بعضی از مشرکین گرو بست بر این که اگر روم تا هفت سال دیگر بر فارس چیره نشد، چیزی

بدان مشرک بدهکار باشد و چون پیغمبر بر این داستان آگاه شد، بدو گفت چرا هفت سال تعیین کردی؟ با آن که عدد هرچه کم تر از ده باشد، «بضع» خوانند و سپس چنان افتاد که غلبه فارس بر روم تا نه سال به طول انجامید و به هنگام غزوه ی حدیبیه بود که خداوند روم را بر فارس پیروز گردانید و مسلمین به غلبه ی اهل کتاب شاد و خرسند شدند. و نیز از «عطیه» است که «ابا سعید خدری» را از این داستان پرسیدم گفت ما با مشرکین عرب از در ستیزه در آمدیم و روم با فارس و چون خداوند، پیامبر و مسلمین را بر مشرکین نصرت داد و روم را بر فارس، ما بدین دو پیروزی، که از برای اهل کتاب بر غیر اهل کتاب نصیب گردید، خرسند شدیم». (۳)

برخی منابع نام شخصی که ابوبکر با او شرط بندی کرده بود را ابی ابن خلف دانسته اند و وی کسی است که محمد به دست خودش او را کشت (۴)، آنچه در اینجا اهمیت دارد موهوم بودن آیه قرآن است تا جائی که ابوبکر هم معنی آنرا نفهمیده است، به نظر شما اگر خدایی وجود میداشت و میخواست بدینوسیله اعجاز کند و به مردم بفهماند که وجود دارد اینگونه پیام میداد؟ آیا خدا عقلش در این حد است که برای

پیشبینی خود نه زمان دقیق و نه مکانی معرفی کند؟ حتی باقی اجزاء این آیه نیز موهوم و نامشخص هستند، نه گفته شده است «این سرزمین نزدیک» کجاست و چقدر نزدیک است و چقدر به کجا نزدیک است، نه گفته شده است غلبه توسط چه کسی انجام گرفته است. به نظر شما خداوند جهان نمیتوانست بجای اینکه در این نزدیکی ها روم شکست خورد و چند سال دیگر غلبه خواهد کرد بطور مشخص و دقیق بگوید:

ایرانیان در سرزمین X بر رومیان پیروز شدند ولی ناراحت نباشید چون رومیان n سال دیگر در سرزمین Y برای همیشه بر ایرانیان پیروز خواهند شد.

دلیل اینکه چنین آیه ای در قرآن دیده نمیشود چیست بجز اینکه شخصی لفاظاً و زیرک که خود به سرانجام جنگ شک داشته و میخواست است حرفی دو پهلو بزند این آیه را «نازل» کرده نه خدا؟ آیا خدای علیم و محیط اینگونه پیشبینی میکند؟

آسان بودن تغییر این آیه.

میدانیم کتاب قرآن در ابتدای کتابت خود اعراب و نقطه گذاری نشده بود و سالها و به عقیده اشخاصی قرن‌ها بعد از مرگ پیام آور مرگ اعراب و نقطه گذاری شد. همینطور میدانیم که زبان عربی به شدت وابسته به نقطه و اعراب است و معنی جملات را به سادگی میتوان با تغییر چند حرکت و نقطه به شدت تغییر داد، تغییر این آیه بگونه ای که جای فاعل و مفعولش عوض شود هم نیازمند تنها چند تغییر کوچک است، همچنین میدانیم که قرآن تحریف شده و مورد دستکاری خود مسلمانان قرار گرفته است، بنابر این کاملاً این احتمال وجود دارد که اگر این واقعه تاریخی (پیروزی ایران و سپس روم) واقعاً اتفاق افتاده باشد، مسلمانان شکل این آیه را بگونه ای تغییر داده باشند که سازگار با این واقعه تاریخی گردد.

از آنجا که بار اثبات ادعای این معجزه بر گردن مسلمانان است باید پیش از تلاش برای اثبات این معجزه نشان دهند که اینچنین نیست و قرآن تحریف نشده است و حتی حرکت های آن نیز همانطور است که محمد گفته است، جدا از اینکه مسلمانان باید اثبات کنند کاتبان وحی واقعاً آنچه محمد میگفته مینوشتند و این بخش اساساً الحاقی نیست و

سایر ده ها مطلب و موضوعی که باید اثبات شود، مسلمانان باید قرآنی بیابند که همزمان با محمد باشد و اعراب گذاری هم شده باشد تا بتوانند چنین چیزی را اثبات کنند و از آنجا که قدیمی ترین قرآنهاى اعراب و نقطه گذاری شده با محمد سالها فاصله دارند بعید است بتوانند هیچوقت چنین کاری کنند و تا زمانی که چنین نکرده اند باور کردن ادعای آنان غیر عقلایی است.

جالب اینجاست که اتفاقاً این قضیه توسط خود مسلمانان نیز مطرح شده است و در مورد این آیه کاملاً صدق میکند، عبدالله بن عمر البیدوی قاضی مشهور شیراز و مفسر قرآن در کتاب خود «اسرار التنزیل و انوار التأوی» به این قضیه که قرائت دیگری از این آیه نیز وجود دارد اشاره میکند، یکی از مستشرقین در این پیرامون مینویسد:

ولی بیداوی استدلال مسلمانان را بطور کلی با مطلع کردن ما از وجود قرائت های دیگری از سوره روم نابود میکند. او میگوید که برخی قرائت ها بجای «غَلَبَتْ» گفته اند «غَلَبَتْ» و بجای «سَيَغْلِبُونَ» گفته اند «سَيَغْلِبُونَ»، معنی این آیه با تغییر همین چند حرکت میشود «رومیان در سرزمینهای نزدیک پیروز شدند ولی بزودی پس از چند سال

شکست خواهند خورد. «اگر این درست باشد، آنگاه داستان شرط بندی ابوبکر و ابی باید دروغ باشد، زیرا ابی خیلی قبل تر از شکست رومیان توسط مسلمانان و حتی خیلی قبل تر از پیروزی رومیان بر ایرانیان مرده بود. این قضیه نشان میدهد که چنین احادیثی تا چه حد نادرست هستند. توضیح بیداوی این است که رومیان سرزمین پر آب سوریه (علی ریف أَلشام) را فتح کرده بود، و این بخش از قرآن پیشبینی میکند که مسلمانان بزودی بر رومیان پیروز خواهند شد. اگر این معنی درست باشد، آنگاه «نزول» این آیات باید دستکم در سال ۶ بعد از هجرت انجام گرفته باشد. روشن است که حرکات و نقطه ها در خط کوفی اصلی که قرآن بدان نوشته شده بود بکار گرفته نشده بودند، بنابر این هیچکس نمیتواند مطمئن باشد که کدامیک از این دو قرائت درست است و ما میدانیم که در مورد تاریخ نزول این آیه، قرائت آن و معنی آن نکات مبهم بسیاری وجود دارد و نمیتوان این بخش از قرآن را بعنوان یک پیشبینی و در نتیجه اثبات پیامبری محمد دانست. (۵)

این قضیه نیز در جای خود پاسخ مناسبی به ادعای اعجاز قرآن در این آیه است. در اینجا تصویری از یک برگ قرآن مربوط به ابتدای قرن ۸ م

میلادی و انتهای قرن ۷ ام میلادی را می آوریم که این تصویر میتواند به خوبی نشان دهد که تغییر این اعراب چقدر در تبدیل قرآن از این خط به خطی که حرکت و نقطه دارد آسان بوده است.

(منبع تصویر, Cambridge Companion to the Qur'an, Cambridge University Press, Uk, ۲۰۰۶, page ۴۰)

پیروزی موقت یا نهایی؟

صرف نظر از مثال مسابقه فوتبالی که در این نوشتار بدان اشاره کردیم یک جنگ آنهم در دوره ساسانی با مسابقه فوتبال بسیار متفاوت است. جنگهای بین ایران و روم تاریخی دیرینه دارند و همچنین میدانیم که جنگ در دوران باستان با امروز بسیار متفاوت بوده است، کشورها مرز مشخص و معینی نداشته اند، گاهی روزها و هفته ها طول میکشید تا یک فرمانده نظامی آنچه رخ میدهد را به حاکم مورد تابعیت خود گزارش دهد، همچنین جنگهای بین ایران و روم به دلیل مرزهای مشترک بزرگ بین ایران و روم همواره در مناطق مختلف روی داده اند

و گاهی ایران پیروز میشده است ولی محمد راجع به جنگ بگونه ای صحبت کرده است که انگار مسابقه فوتبال است یعنی در ساعت مشخصی دو کشور با یکدیگر میجنگیده اند و یکی پیروز میشده است و دیگری مغلوب و بعد هم تمام میشده است. ولی هرگز اینگونه نبوده است، سخن محمد سخنی به غایت رندانه است و هیچ شباهتی به یک پیشگویی ندارد زیرا نه اعلام میکند که غلبه روم بر ایران پایان جنگ خواهد بود و نه زمان دقیق و مشخصی را برای آن مطرح میکند.

اگر دقت شود میان غلبه روم و غلبه ایران در این آیه هیچ تفاوتی وجود ندارد یعنی هر دو غلبه از یک جنس هستند، حال اگر سر انجام جنگ کاملاً به سود ایرانیان تمام میشد ادعای محمد بازهم قابل دفاع بود چون میگفت من نگفته ام سرانجام این جنگ به نفع رومی ها تمام میشود، من گفته ام رومی ها پیروز خواهند شد و البته که رومیها در چند جنگ از این همه درگیری و زد و خورد پیروز شده بودند. بعبارت دیگر در این آیه هر دو پیروزی به یک شکل آمده اند و همانطور که پیروزی ایرانیان موقت بود پیروزی رومی ها هم میتوانست موقت باشد و پس از پیروزی خود دوباره از ایرانیان شکست بخورند، قرآن هرگز

پیروزی رومیان را یک پیروزی نهایی ننمیده است.

بنابر این ادعای محمد در هر حال درست میبود و چنین ادعایی حتی یک پیشبینی هم نیست. مانند اینکه شخصی بگوید از شکست تیم فوتبال ایران ناراحت نباش، تیم ایران بزودی پیروز خواهد شد و ایرانیان خوشحال خواهند شد! روشن است چنین ادعای غیر قابل ابطال پذیری را نمیتوان یک پیشبینی نامید.

نتیجه گیری.

با توجه به تمامی آنچه در بالا آمد روشن است که باور داشتن به معجزه بودن قرآن صرفاً با استناد به آیات ابتدائی سوره روم قابل دفاع از نگر عقلی نیست و نمیتوان به دلیل این به اصطلاح پیشبینی قرآن را کتابی ماوراء انسان دانست.